

امیری کهن سال بود بجای او بحکومت خراسان و مازندران برگزید و بهاءالدین جوینی را در مقام صاحب‌دیوانی باقی گذاشت. اندکی بعد بین گرگوز و نوسال کدورتی حاصل شد و گرگوز بدربار قآن رفت و قآن فرمان حکومت را بنام او صادر نمود و نوسال فقط در فرماندهی لشکر باقی ماند تا در سال ۶۳۷ فوت کرد.

حکومت گرگوز (۶۲۷ - ۶۴۱) - گرگوز اصلاً اویغور و یکی از دبیران جوینی بوده که بمناسبت اطلاع بر خط و زبان اویغوری و آداب کتابت و بلاغت در نزد او محترم میزیسته. در موقعیکه جنتمور بحکومت خوارزم منصوب گردید گرگوز نیز با او همراه شد و چون روز بروز از او آثار کفایت و حسن خدمت بظهور می‌رسید جنتمور او را بحاجبی و نیابت خود سرافراز نمود.

جنتمور چنانکه دیدیم در سال ۶۳۳ گرگوز را با بهاءالدین جوینی بسفارت پیش او گتای قآن فرستاد و قآن فرقیته بلاغت و حسن بیان او شده او را مورد نوازش و عنایت مخصوص گردانید و بخوشی بخراسان برگرداند.

پس از فوت جنتمور و حکومت نوسال، قآن بار دیگر گرگوز را پیش خود خواند تا احوال خراسان را تقریر کنند. چون کار وصول مالیات و ترتیب اداره امور در این ایام صورتی خوش نداشت و عمال مغول بر عیبت تعدی بسیار میکردند و بخزانة دولت مالی را که مقرر بود نمیرساندند نوسال و کلبلات از رفتن گرگوز خوشوقت نبودند و نمیخواستند که بگذارند او باین مأموریت برود ولی از عهده جلوگیری از او بر نیامدند و گرگوز مأموریت خود را انجام داد و از طرف قآن مستقلاً مأمور وصول عایدات گردید. گرگوز در مراجعت بعدالت و کفایت تمام حکومت کرد، مالیاتها را بخوبی جمع آوری نمود و ترتیب صحیحی جهت آن داد و خرابیها را مرمت کرد و چنان در کار قدرت و حسن اداره بخرج داد که هیچیک از مخالفین نتوانستند بدشمنی با او قیام کنند چه از طرف قآن فرمان داشت و با وجود آن امثال کلبلات که مردی زیرک و جاه طلب بود حرکتی نمیتوانستند کرد.

با این حال باز دشمنان گرگوز از پای ننشستند و از میان ایشان شرف الدین خوارزمی که با وجود گرگوز دیگر در کارها مداخله‌ای نداشت بیش از همه خصومت میکرد و خیال داشت که بدستیاری جمعی پسر جنتمور را بجای گرگوز بمقام حکومت

برساند ، باین خیال از طرفی بتحریک پسر جنتمور پرداخت و از طرفی دیگر بید کوئی و مقتضح ساختن گرگوز مشغول شد تا آنکه دشمنان گرگوز او را پیش قآن متهم کردند . او گتای قآن چند نفر را برای تحقیق احوال گرگوز بخراسان روانه کرد و گرگوز هم بهاء الدین جوینی را بنیابت خود در خراسان گذاشته عازم اردوی قآن گردید و در بناکت فرستادگان او گتای رسید و بین ایشان گفتگوی سخت شد و یکی از فرستادگان قآن دندان گرگوز را که بمراجعت راضی نمیشد شکست . گرگوز ناچار برگشت ولی پیراهن خون آلود خود را پیش قآن فرستاد و تا موقعیکه از طرف قآن دستوری رسید اوضاع حکومت خراسان ترتیبی نداشت و شرف الدین که مردی خبیث و منافق بود دائماً آتش کینه را دامن میزد تا آنکه قاصد گرگوز از اردوی قآن مراجعت کرد ، کلبلات و پسر جنتمور بدخارا رفتند و کلبلات در آنجا کشته شد و گرگوز بار دیگر مورد لطف قآن قرار یافته بر مقام خویش مستقر گردید و قآن بشخصه بمحساکم طرفین نشسته مخالفین را تنبیه کرد و قتنه را خواباند .

گرگوز در دوره حکومت جدید خود که از سال ۶۳۸ شروع میشود شهر طوس را که در این تاریخ خرابه‌ای بیش نبود مقرر خود قرار داد و آبادی و تعمیر آن قیام نمود و امرا و رجال او نیز هر کدام در آن محل عمارتها ساختند و کاریزها احداث نمودند تا طوس رو آبادی گذاشت و کار خراسان در عهد او رونق گرفت و عدالت و امن و فراغت شیوع یافت و مردم قرین رفاه و آسایش شدند .

گرگوز در آخر کار درصدد دفع شرف الدین بر آمد و با اینکه قآن ابتدا او را نمیخواست با گرگوز بخراسان عودت دهد گرگوز نظر باحتیاجی که برسیدگی کار حساب دیوان داشت او را باخود بخراسان آورد و پس از رسیدگی بحساب او کسی را بدربار قآن فرستاد تا شرح خیانت و منافقی شرف الدین را در پیشگاه خان تقریر کند و خود او نیز در عقب او رفت ولی اتفاقاً در این اثنا او گتای مرد و کارها پیریشان شد و گرگوز از ترس بعضی از مخالفین بخراسان برگشت . جمعی از شاهزادگان مغول که نسبت باو کینه ای داشتند کسان بعقب او فرستادند و او را در خراسان دستگیر کرده باردوی مغول بردند و شرف الدین باز دست از دشمنی برداشته بدستیاری فاطمه طوسی بشغل سابق خود بخراسان برگشت و گرگوز را تسلیم قراوقول نواده جغتای کردند او

آن امیر را که در آخر کار مسلمان نیز شده بود بقتل رساند.

حکومت امیر ارغون (۶۴۱ - ۶۵۴) - امیر ارغون از دیران اوگتای بود

و آن قآن او را در موقعیکه بین گرگوز و پسر جنتمور اختلاف بروز کرده بود در جزء فرستادگان خود بخراسان روانه داشت و پس از اصلاح کار گرگوز امیر ارغون بفرمان اوگتای بنیابت او برقرار شد و چون گرگوز دستگیر و مقتول گردید تو را کینا خاتون حکومت ممالکی را که در تصرف گرگوز بود از شط "جیحون تا حدود فارس و گرجستان و موصل و بلاد روم بامیر ارغون وا گذاشت و شرف الدین نیز چنانکه گفتیم بسمت وزارت او نامزد گردید.

امیر ارغون در سال ۶۴۱ بخراسان آمد و از آنجا عازم عراق و آذربایجان گردید و دست سرداران بزرگ مغول مثل جورماغون و بایجو را که باستبداد و ظلم در آن حدود با مردم معامله میکردند کوتاه نمود و در آن نواحی از جانب خود عمال و منشیان گذاشت و با عامه اهالی برفق و عدالت رفتار کرد و سلاطین و ملوک اطراف پیش او نمایندگانی باظهار دوستی و اطاعت فرستادند. امیر ارغون بهاء الدین جوینی را بنیابت خود در ممالک آذربایجان و گرجستان و روم منصوب کرد و بطوس برگشت و در این تاریخ شرف الدین وزیر در گذشته بود.

امیر ارغون از تاریخ سال ۶۴۳ تا ۶۵۱ چهار بار برای دادن حساب حوزه حکومتی خود و دفع اقراآت متهمین از ایران بدربار قآن مغول رفت و در تمام این سفر ها بهاء الدین جوینی را یا کنیل حکومت میکرد و با با خود همراه میبرد و بهاء الدین در تمام این مدت در خدمت امیر ارغون بصدافت بانجام خدمات مشغول بود تا آنکه در سال ۶۵۱ بسبب شصت و هفت وفات نمود.

حکومت امیر ارغون در ایران قریب پانزده سال طول کشید (از ۶۴۱ تا ۶۵۴) و او باین مقام باقی بود تا هولاکو مأمور دفع اسماعیلیه و فتح عراق عرب و الجزیره گردید و چون هولاکو باین مأموریت بایران آمد امیر ارغون در خدمت او داخل گردید و باین حال خدمت هولاکو را میکرد تا آنکه در سال ۶۷۳ در گذشت.

بهاء الدین جوینی در ایام خدمتگزاری بارغون و صاحب دیوانی ایران پسر جوان خود عظمتیک را که هفده یا هجده سال بیش نداشت بعنوان دبیری در دستگاه

امیر ارغون داخل کرد و عظاملك قریب ده سال دبیر مخصوص ارغون بود و چند سفر با او بمغولستان رفت و چنانکه خواهیم گفت در طی همین سفرها بوده است که عظاملك باوضاع و احوال ممالك اصلی مغول و گزارش زندگانی و تاریخ ایشان آشنائی یافته و برای نوشتن شاهکار نفیس خود یعنی تاریخ جهانگشا مواد و اطلاعات ذی قیمت جمع آوری کرده است .

مأموریت هولانگو و دفع اسماعیلیه (۶۵۱ - ۶۵۴)

با اینکه مغول بیشتر ممالك اسلامی را در زیر سم ستور خود پامال کرده و مردم آنها بقبول اطاعت و ایلی وادار نموده بودند هنوز در قسمت غربی آسیا اسلام چنانکه باید مغلوب نشده بود و مراگری وجود داشت که مغول تا این تاریخ نتوانسته بودند بر آنها دست یابند .

از يك طرف در تمام قهستان و رودبار الموت و دره های جنوبی ساسانه البرز فدائیان اسماعیلی فلاح مستحکمی داشتند که شاهگاه جماعنی مجاهد خنجر زن بود و این جماعت بشرحی که در تاریخ سلاجقه و خوارزمشاهیان دیده شده از يك قرن و نیم قبل در این حدود قوت و قدرتی داشتند و پیوسته اسباب آزار و زحمت مخالفین خود را فراهم میساختند .

از طرفی دیگر خلافت اسمعی بنی عباس در بغداد بجا بود و با اینکه خلیفه هبجگونه اقتدار و اعتباری نداشت باز چون بر مسلمین رئیس و امیر المؤمنین شناخته می شد صاحب نفوذ روحانی بشمار میرفت و ممکن بود که بوسیله اشاره و صدور حکم بعضی از امرای مطیع را باسم حفظ خلافت و دفاع اسلام بجنبش بیاورد .

از این دو امر گذشته مصر و شام هنوز بدست سلاطین ایوبی بود و مغول مجال نکرده بودند بر آن نواحی استیلا یابند و سلاطین این دو ناحیه هم بشرحیکه سابقاً گفتیم از دلتی پیش گرفتار کشمکش با عیسویان اروپا و صلیبیون بودند و با اقوام فرنگ جهاد میکردند .

با وجود تمام بلتاتی که اسلام از ابتدای هجوم مغول دیده و زخم های جانگزائی که از دست این قوم چشیده بود هنوز حال نفاق در بین مسلمین دوام داشت .

از طرفی اسماعیلیه با سایر مسلمین دشمن صلیبی بودند و هر کس را که قدرتی پیدا میکرد بوسیله فدائیان خود بقتل می‌رساندند و سراسر ممالک اسلامی مشرق را دوچار وحشت کرده بودند، از طرفی دیگر امرای آلبانی چنانکه دیدیم با یکدیگر و با سلاطین سلجوقی آسیای صغیر و امرای دیگر الجزیره نمی‌ساختند و دائماً بر سر یک قلعه یا یک و جب زمین همدیگر را ضعیف میکردند بلکه از هم نیز پیش حکام و خوانین مغول سعایت مینمودند و مغول را در گرفتن بقیه ممالک اسلامی محرک میشدند.

مغول که کاملاً باین اوضاع و احوال آشنائی داشتند در صدد برآمدند که اسماعیلیه و بنی عباس را از میان بردارند و آخرین ممالک اسلامی قسمت غربی آسیا را نیز تسخیر کنند. کسانی که مغول را در انجام این مقصود کمک میکردند یکی مسلمانهای رعیت مغول بودند که از ظلم و جور ملاحظه بجان آمده و بهر وسیله بود قلع هاده فساد ایشانرا آرزو میکردند و محرک مغول در تجدید لشکر کشی بایران و بر انداختن بنیاد قلاع اسماعیلیه بودند، دیگر آرامنه که بعزت کینه مذهبی با مسلمین تابع خلفای عباسی میخواستند مغول بغداد را بگیرند و مسلمین مصر و شام را که با عیسویان صلیبی جهاد میکنند مغلوب نمایند و اسلام را بر اندازند. مسافرت پادشاه ارمنستان هتوم (حاتم) بدربار هنگو قآن و عقد اتحاد با او جهت تهیه زمینه این کار بود و خان مغول چنانکه باو وعده کرده و خیال خود او نیز بود بر ادرش هولاکورا بدفع اسماعیلیه و تنبیه خلیفه عباسی و فتح مصر و شام فرستاد و مقرر کرد که جور مانغون و بایحو و امیر ارغون در تحت فرمان او در آیند.

هولاکو که مادرش سرقوی نی عیسویه بود و زوجه اش دو قور خانوم نیز بمذهب مسیح ایمان داشت بالشکریانی که اکثرشان از طوایف عیسوی مغول یعنی از اقوام کرائیت و نایمان و اوغور بودند در آخر سال ۶۵۱ بطرف ایران حرکت نمود. مرکز عمده اسماعیلیه کوه های ولایت طالقان و رودبار الموت بود و در این حدود قریب پنجاه قلعه مستحکم وجود داشت که اسماعیلدان آنها را بتصرف خود آورده بودند و مشهورترین آنها سه قلعه بوده الموت (۱) و نیمون دره و لنبه سر و الموت بمنزله

(۱) الموت مرگ از دو لغت است آله یعنی کتاب و الموت مخفف آموخت.

حمدالله مسوفی مگوید: آن قلعه را در اول آله آمون گفته اند یعنی آشیانه عقاب که بچکان را برو آموزش کردی بمرو الموت شد (زهد القلوب ص ۶۱)

پایتخت و دارالملک اسماعیلیان ایران حساب میشد .

غیر از رودبار الموت اسماعیلیان در ولایت قوش (سمنان و دامغان حالیه) و قهستان نیز قلاع استوار متعدد داشتند . اداره ابن قلاع که بیکصد و پنجاه میرسیده بابکتفر حاکم بود که او را مُشتم میگفتند و این محتمان در هدایت حکومت و محتشمی زن با خود نداشتند و این ترتیب گویا برای آن بوده که همه وقت حاضر دفاع و فرار باشند و بیجیزی و کسی بستگی پیدا نکند .

رودبار الموت که محل عمده اجتماع اسماعیلیان بود تا شهر قزوین شش فرسخ بیشتر فاصله ندارد و چون مردم قزوین هم تسنن معتقد و در عقیده خود نیز راسخ و متعصب بودند غالباً بین اسماعیلیه و اهالی قزوین راج و جدال در میگرفت و میان ایشان و فدائیان اسماعیلی بوسه حال جنگ باقی بود .

محمد بن علی بن طباطبائی معروف بآمن الطُّطَیّی مؤلف کتاب معروف الفخری مگوید :

« ملك امام الدین یحیی بن افشاری برای من نقل کرد که خون در قزوین بودیم شبها جمیع اموال خود را از امانه و قماش و پار در سردابهایی که در خانه داشتم پنهان می کردیم و از برس دمسرد ملاحظه چیزی بر روی زمین آشکار نمی گذاشیم و چون صبح میشد آهارا بیرون می آوردیم و شب دیگر عین این عمل را تکرار می کردیم ، کار مردم قزوین بآمد با برداشتن آمد و اسلحه با خود بود و کار ملاحظه دسبرد و آزار با آنکه قاضی قزوین شمس الدین بغدادت فآن رفت و برای تخریب قلاع ایشان قشون آورد ، » .

« ثقات چنین روایت کرده اند (۱) که جمله خلق و ساکنان شهر قزوین را سلاح تمام مرتب و آلات حرب مهیا باشد تا بحدّی که اهل بازار هر يك را سلاح تمام در دوکان حاضر بودی و هر روز میان قزوینسان و میان ملاحظه الموت جنگی میبودی تا در این عهد که خروج چنگیز خان بود و استیلای لشکر مغول بر عراق و جبال و قاضی شمس الدین [احمد کافی] قزوینی که امام مدیق و عالم با تحقیق بود چند کثرت از قزوین بجانب خطا سفر گزیده بود و رنج مفارقت اوطان تحمل کرده تا در وقت پادشاهی منگوخان کثرت دیگر نزدیک او رفت و بطریق که دست داد استمداد نمود و حال شرّ ملاحظه و فساد اسنان در بلاد اسلام بار گشت و چنان بقریر کردند که در حضور منگوخان از راه حالایت مسلمانی و - ن کلمات درشت گفت چنانچه

(۱) نقل از طبقات مصری ص ۴۱۳-۴۱۴ یعنی عبارت .

غضب و تکبر ملکداری بر منگو خان مستولی شد و ضبط و تصرف پادشاهی او را بلفظ عجز و ضعف یاد کرد منگو خان گفت قاضی در مملکت ما چه عجز مشاهده کرده است که از اس جنس کلمات موخس بر زبان میراند. قاضی شمس الدین گفت عجز بزرگتر از این چه باشد که جماعت ملاحظه قلعه ای چند را پناه ساخته اند و دین آن جماعت بر خلاف دین نرسائی و خلاف دین مسلمانی و مغلی است. بمال شما را غرور میدهند و منتظر آنکه اگر دولت شما اندکی فتور پذیرد آن جماعت از میان کوهها و آن قلاع خروج کنند و باقی ماندگان اهل اسلام را بر اندازند و از مسلمانی نشان بگذارند. این معنی خاطر منگو خان را باعث و محرّض آمد بر قمع قلاع ملحدستان و قهستان و الموت.

علاوه بر این امر اسماعیلیه که در عهد چنگیز از در اطاعت نسبت بمغول در آمده و جلال الدین حسن یسوی ایشان قبل از هر يك از امرای ایران فرمان چنگیز را پذیرفته بود و در عهد جلال الدین منکبرنی هم بطریق غیر مستقیم اسباب پیشرفت کار مغول شده بودند در این تاریخ از جاده فرمان برداری منحرف گردیده و در یکی از حملاتی هم که مغول بقلاع ایسن کرده يك نفر از سران آن قوم را بقتل آورده بودند با وجود تاخت و تازهای چرمغون و بایجو در حدود عراق و چند بار زد و خورد با قشون خلیفه بغداد مغول تسخیر دارالخلافه و یا لا اقل بمطیع ساختن خلیفه موفق نیامده بلکه شکست نیز بافته بودند و این قضیه هم بر خان مغول و سران سپاهی او سخت گران می آمد چنانکه بایجو از حاشیه المستعصم بالله پیش منگوقاآن شکایت کرد و در دفع او یاری طلبید.

نابر این مقدمات منگوقاآن تصمیم گرفت که لشکری فراوان بایران روانه دارد تا از يك طرف شرّ ملاحظه اسماعیلی را دفع کنند و از طرفی دیگر خلیفه بغداد را از میان برداشته راه تسخیر ممالک شام و مصر را باز نمایند. منگوقاآن بعد از مشورت با سران مغول برادر کوچکتر خود هولاکورا که در این تاریخ پیش ارسی و شش سال نداشت نامزد این مأهورت مهم نمود و امر داد که با ۱۲۰۰۰۰ نفر از ساهیان رده جنگیزی و جمعی از ساهرادگان و امرای بزرگ تاتار بطرف ایران حرکت کنند و از کنار شطّ جیحون تا اقصی بلاد مصر را تحت امر مغول بیاورد. هولاکو در

ربیع الاول سال ۶۵۱ از اردوی منگوقاآن بطرف جیحون سرازیر گردید و جماعتی از استادان نبط انداز و جرخ انداز حنا را با مقداری عراده جنگی و منجنیق با خود همراه برداشت و چون خود در حرکت شتاب زیاد نداشت یکی از امرای عیسوی اردوی خویش کیتوبوقا را با ۱۲۰۰۰ نفر مقدمه روانه حدود قهستان و رودبار کرد و خود در تاریخ ۶۵۳ بشهر سمرقند رسید.

کیتوبوقا سال بعد بقهستان آمد و بناخت و تاز در آن حدود و خراب کردن قلاع اسماعیلیه مشغول شد و بعضی از آن حصارها را گشود سپس با ۵۰۰۰ سواره و ۳۰۰ پیاده بطرف دامغان حرکت کرد و یکی از قلاع مستحکم اسماعیلیان یعنی کوه گوه یا دژ گندان را که تا دامغان سه فرسخ فاصله داشت محصور نمود و امر داد تا در اطراف آن خندق کنند و جمعی از لشکریان تاتار را آنجا گذاشته خود بتسخیر قلاع رودبار و طارم شتافت.

محصورین گردکوه بر مغول شهبخون کردند و قریب صد نفر از ایشان را کشتند و یکمک هائی که از جانب علاء الدین محمد جان نشین جلال الدین حسن پیشوای ایشان میرسید مسنظهر شده در مقابل حملات مغول مقاومت سخت بخرج دادند و لشکریان کیتوبوقا با اینکه بسیاری از قلاع اسماعیلیه را گرفتند بگشودن گردکوه توفیق نیافتند. ریاست و پادشاهی اسماعیلیه در این تاریخ با خداوند علاء الدین محمد (۶۱۸-۶۵۳) بود که کفایت و عقل یا برجائی نداشت و بیشتر ابا را بفسق و هستی میگذاشتند بسراو رکن الدین خورشاه که چندان از حرکات پدر خرسند نبود بقتل او رضا داد و چون علاء الدین را یکی از حاجبان او در حالی که مست خفته بود بقتل آورد رکن الدین بمقام پدر برقرار و پیشوای کل ملاحظه ایران و شام گردید (۶۵۳).

محتشمی قهستان را در این تاریخ ناصر الدین عبدالرحیم بن ابی منصور دانست و او او مردی کریم و فضل دوست و فلسفی مشرب و طالب ترجمه کتب حکمتی از عربی بفارسی بود و فضالرا بدربار خود جلب میکرد.

در موقعیکه کیتوبوقا مشغول تسخیر قلاع رودبار و قهستان بود هولاکو با همراهیان فراوان مستعد خود بماوراء النهر رسیده در خارج سمرقند اقامت گزید و در این محل از طرف امیر مسعود بیک پذیرائی شایان از او بعمل آمد و پس از چهل

روز اقامت در آن حدود اردوی خود را بشهر کس^{شهر} انتقال داد و در این شهر امیر ارغون حکمران ایران شرقی و ملک شمس الدین گرت پادشاه هرات و فیروز کوه و غرjestان برسم اطاعت بخدمت او رسیدند و مورد مرحمت قرار گرفتند.

هولاگو در اواخر سال ۶۴۳ از جیحون گذشت و از طریق بلخ و خاف بخراسان آمد و در این تاریخ بود که امیر ارغون دبیران و عمال زیر دست خود را به هولاگو معرفی کرد تا همگی در خدمت خان باشند و از این بعد امر او را اجرا کنند و یکی از جمله این دبیران عطاء ملک جوینی پسر بهاء الدین صاحب دیوان بود در رسیدن بطوس هولاگو ملک شمس الدین گرت را برسم رسالت پیش ناصر الدین محتشم قهستان فرستاد و او را بقبول فرمان خود خواند. ناصر الدین که در این تاریخ پیر مردی ضعیف بود به همراهی ملک شمس الدین بحضور هولاگو رفت و تسلیم گردید. هولاگو نیز او را محترم داشت و بحکومت شهر تون فرستاد. خواجه نصیر الدین طوسی کتاب معروف اخلاق ناصری را بنام او تألیف کرده است.

تسخیر الموت و انقراض اسماعیلیه در ۶۵۴ - کیتوبوقادر طوس بخدمت هولاگو رسیده احوال قلاع اسماعیلیه و رکن الدین خورشاه را بعرض او رسید و هولاگو شخصاً تصمیم گرفت که بقیه آشپانه های فدائیان را هم مسخر سازد و با مطیع ساختن خورشاه بساط آن جماعت را برچیند. باین تصمیم بطرف خرقان و بسطام حرکت کرد و از بسطام دوتن نماینده پیش خورشاه فرستاده او را بتسلیم خواند و از هیبت و شوکت خود ترساند خورشاه بصوابدید خواجه نصیر الدین طوسی که در این موقع در میمون دز بود حاضر بقبول اطاعت شد و برادر خود را با نماینده ای بخدمت هولاگو فرستاد. هولاگو مقدم نمایندگان اسماعیلی را گراهی داشت و بخورشاه پناه داد که اگر حقیقه حاضر تسلیم است قلاع خود را خراب کند و شخصاً بخدمت هولاگو بشتابد. خورشاه امر داد که قسمتی از دیوارهای قلاع لنبه سر و میمون دز و الموت را خراب کردند و برای آمدن بحضور هولاگو نیر یک سال مهلت خواست. چون هولاگو دانست که خورشاه راه طفره و نفاق میرود و باطناً قصد تسلیم شدن ندارد خود از طریق بسطام و کیتوبوقا از راه خوار و سمنان و دسته ای دیگر از قشون او از طرف مازندران بطرف قلاع اصلی ملاحظه حرکت کردند و از طرفی برلار و دماوند دست یافتند و از طرفی دیگر داخل ولایت کوهستانی

رودبار شده بتزدیکی میمون دز رسیدند و هولاکو در اواخر رمضان ۶۵۴ بر معابر سخت بین رودبار و طالقان مستوی گردیده قلعه میمون دز را که دور آن شش فرسنگ بود تحت محاصره گرفت ولی بزودی فهمید که تسخیر این قلعه مستحکم کار آسانی نیست بخصوص که زمستان در پیش بود و تهیه سیورسات بسهوات امکان نداشت. هولاکو بار دیگر خورشاه را باطاعت خواند و چون خورشاه دید که دیگر مقاومت امکان ندارد و محصورین میمون دز هم بیش از این برای ایستادگی حاضر نیستند پس و برادر خود را باخواجه نصیرالدین طوسی و پسران رئیس الدوله صدائی طبیب و موفق الدوله روانه خدمت هولاکو کرد و خود نیز در تاریخ اول ذی القعدة سال ۶۵۴ از قلعه بزیر آمده در حضور هولاکو زمین خدمت بوسید و دوره اقتدار ۱۷۷ ساله اسماعیلیان باین ترتیب بانه رسید. (۱)

هولاکو با خورشاه با احترام تمام رفتار کرد و امر داد که نشان او قلعه میمون دز را با قریب صد قلعه دیگر از اسماعیلیان که در آن حوالی و در قهستان بود خراب نمودند فقط از این میان سه حصار کردکوه و انبه سر و الموت دست از مقاومت برداشتند. عاقبت گرد کوه بعد از بیست روز تسلیم شد و انبه سر بکسال پابرداری نمود ولی چون وبا در میان سکنه آن بروز کرد مستحفظین تاب نیاورده بقبول اطاعت و کشودن درهای حصار ناچار شدند.

هولاکو قلاع عمده اسماعیلیه را که مرکز اجتماع ذخائر و نفایس اشیاء ایشان بود غارت کرد و کنجها ها و آلات و ادوات در ابهای آنها را بر قشون خود تقسیم نمود و خورشاه را واداشت که به مستحفظ الموت ملقب بسپهسالار امر دهد تا سر تسلیم فرود آورد. خورشاه نیز چنین زد ولی سپهسالار از قبول فرمان او سر بیچید عاقبت هولاکو قشونی فراوان بفتح آن مأهول ساخت و ابناءش از سه روز جنگ سخت الموت را هم مانند قلاع دیگر اسماعیلی مستخر کردند و این آخرین پناهگاه معتبر فدائیان که مرکز دوات و آشیانه مهم ایشان محسوب میشد نیز بجزک مغول افتاد.

مغول داخل آشیانه اصلی حسن صباح و پیروان او شدند و آلات جنگی و

(۱) خواجه نصیرالدین در تاریخ این واقعه گفته :

سال عرب جو ششصد و پنجاه و چار صد
خورشاه بادشاه اسماعیلیان ز تخت
یک شنبه اول مه ذی القعدة باعداد
برخواست بیش تخت هولاکو ایساند.

متجسسها را شکستند و اموال و خزاین ایشانرا بتاراج بردند مخصوصاً بر کتابخانه بسیار نفیسی که اسماعیلیان در طی سالهای متمادی در الموت تأسیس کرده بودند و آوازه اشتهار و اهمیت آن در عالم پیچیده بود دست یافتند و هولاکو امر بنا بود کردن آن داد. عظاملك جوینی که در این سفر همراه بود از هولاکو اجازه گرفت که بمطالعه آن کتب پردازد تا نفیس و کتب مفیده آنرا جدا کند و بقیه را که متعلق باصول و فروع دین اسماعیلی است بسوزاند و بهمین قصد قدم در کتابخانه اسماعیلی گذاشته قرآنها و کتب نفیسه و آلات نجومی و رصدی اسماعیلیه را از آن میان استخراج نمود و بقیه را تلف کرد و یکی از جمله نفیس این کتب تألیفی بود از اسماعیلیه در تاریخ احوال حسن صباح و جانشینان او بنام سرگذشت سینا که عظاملك آنرا از نابود شدن نجات داده و خلاصه آنرا در جلد سوم جهانگشای جوینی گنجانده است و در جامع التواریخ رشیدی نیز فصل مفصل تری از همان کتاب باقی است.

بعد از آنکه رکن الدین خورشاه چند روزی در اردوی هولاکو ماند و از طرف او بهمخواستگی با یکی از شاهزاده خانمهای مغولی سرافراز گردید باستدعای خود روانه خدمت منگوقاآن گردید ولی منگو او را بخدمت نپذیرفت و چون مردم گردکوه هنوز کاملاً سر تسلیم پیش نیاورده بودند او را باز گردانید تا آن قلعه را کاملاً باختیار هولاکو بگذارد و پیروان نافرمان خود را مطیع کند. خورشاه بطرف ایران برگشت و در کنار جیحون بدست همراهن مغولی خود بقتل رسید (۶۵۵).

هولاکو دوبسر خورشاه و خواهران و برادران و کسان او را بین ابهر و قزوین کشت و امر داد که در هر جا از ایشان بر کسی دست یابند بقتل آورند. حکمران مغولی خراسان اسماعیلیه قهستانرا پهبانه سرشماری احضار کرد و دریک نوبت بیش از ۱۲۰۰۰ نفر از آن جماعت را کشت ولی باتمام این احوال باز فدائیان اسماعیلی تا مدتها بعد در نقاط مختلفه ایران و شام باقی بودند و در عهد ابقا یسر هولاکو و جانشینان دیگر او باز چندبار برای سرکوبی بقیه السیف ایشان لشکر کشی شد. عاقبت مغول در ۶۵۸ یکی از قلاع مستحکم ایشانرا در شام بتصرف آوردند و بمالیک مصر در ۶۷۱ آشیانه های مهم ایشانرا در حدود شام و لبنان خراب کردند و قتنه ملاحده خاموش شد.

فتح بغداد و انقراض خلافت عباسی

(۶۵۵ - ۶۵۶)

خلافت المستعصم بالله (۶۴۰ - ۶۵۶) - خلافت عباسی را از سال ۶۴۰ بعد

ابو احمد عبدالله ملقب به التستعصم بالله داشت و او که سی و هفتمین و آخرین خلیفه از خاندان عباسی است مردی بود متدین و نیکوکار و آرام طبع و ضعیف و خوش اخلاق و کتاب دوست و خوش خط ولی بی عزم و سست رأی و بی اطلاع از امور سیاست و مملکتداری هیچگاه از حقایق مسائل مطلع نمیشد و هیچکس آراء و اهمه و هراسی در دل نداشت. اکثر ایام او بسماع آغانی و ملاقات زنان و مردم مستخره میگذشت و با روزگار خود را بدون استفاده صحیح در کتابخانه شخصی میگذراند. با آنکه مغول در پشت دروازه بغداد بودند بجای تدبیر کار ایشان بسلاطین اطراف نامه مینوشت و از ایشان نوازنده و سازنده میخواست و فرومایگان را بزرگترین مشاغل درباری و دیوانی خود دریاست و حکومت میداد. درباریان او همه از ارادتناس بودند و بر وجود خلیفه استیلائی کامل داشتند و جز مؤیدالدین محمد بن الطغی وزیر او بقیه مردمی بیکفایت و سست عنصر و مغرض بودند و خلیفه بی تدبیر را بهر طرف که میل میکردند میکشیدند و اسباب ضعف کارها را فراهم میساختند.

عادت خلفای اخیر بنی عباس تا عهد المستعصم این بود که پسران خویش را از راه احتیاط حبس میکردند مستعصم این ترتیب را رعایت نکرد و سه پسر خود را آزاد نمود و پسر بزرگتر از بشرحی که خواهیم دید از ضعف نفس پدر استفاده در بغداد مرتکب خرابکاریها و بی رحمیهائی شد که همانها نیز بفرماندهن خاندان عباسی که کشت کرد.

از ابتدای خلافت مستعصم تا رسیدن هولاکو بغداد شانزده سال گذشت و با اینکه هر روز خبر وصول عساکر مغول میرسید خلیفه بینه خبر عسرت پرست بهیچوجه در صدد چاره جوئی برنیامد و درباریان مغرض غافل بجای مال اندیشی و تذکر احوال مسلمین خوارزم و ایران و روم همه وقت اخباری را که میرسید در پیشگاه خلیفه بی اساس و خالی از اهمیت و اعتبار جلوه میدادند و خلیفه هم در صدد نبود که یادمان همت بکمر زده باجمع کردن قشون و کمک گرفتن از ملوک اطراف بجلو گیری از هولاکو بدر دازد

و یا لاقبل با فرستادن تحفه و هدایا و قبول ایلی از پیشرفت مغول و عاقبت و خیمی که این کار در برداشت جلوگیری نماید و هر وقت که باو از جلو آمدن مغول بطرف عراق گفتگو میکردند میگفت بغداد مرا کفایت میکند ، در صورتیکه من از بلاد دیگر بگذرم دیگر مغول در بند گرفتن این شهر که منزل و مقام من است نخواهند بود .

در زمان خلافت مستعصم مغول چند بار بطرف عراق آمدند ولی تا اوایل سال ۶۵۶ هیچگاه موفق بدست یافتن بر بغداد نگردیدند و اول موقعیکه در عصر این خلیفه بجانب بغداد آمدند در اوایل سال ۶۴۳ بود و در این تاریخ سلیمان شاه بن پرچم سر کرده ترکمانان ایوانی در بغداد نفوذ کلی داشت و چون یک نفر دیگر از سرکردگان همین طایفه باسم خلیل بن بدر از اطاعت خلیفه سر پیچید و بحدود جبال رفت سلیمان شاه بسر کوبی او شتافته خلیل را بقتل رساند و بر اثر خلیل و جماعتی از کردان بامغول همدست شده بطرف بغداد سر ازیر گردیدند .

خلیفه امر داد که عساکر بغداد بر سبیل احتیاط در خارج دار الخلافه حاضر مقابله باشند و در صورت پیش آمدن مخالفین جلوی ایشانرا بگیرند ، مغول نیز بخیال اینکه عده عساکر خلیفه زیاد نیست بطرف بغداد بعجابه پیش تاختند و خلیفه یکی از فرماندهان قشون خود یعنی شرف الدین اقبال شرابی را بجلوی ایشان فرستاد .

مغول در ۱۷ ربیع الاخر سال ۶۴۳ باطراف بغداد رسیدند و قشون خلیفه بسرداری شرف الدین اقبال شرابی و بکملک و دستور مؤتذالدین محمد بن احمد بن العلقمی وزیر مستعصم بجهاد بامغول متغول شدند و چون مغول در خود تاب مقاومت ندیدند شبانه گریختند و بغداد در این تاریخ از شر استیلای ایشان محفوظ ماند .

زمان امور کشوری و لشکری خلیفه در این تاریخ در دست اشخاص ذیل بود ، مؤید بن العلقمی وزیر ، شرف الدین اقبال شرابی از فرماندهان قشون ، سلیمان شاه ترکمان سر کرده طایفه ایوانی ، مجاهد الدین ایبک دواتدار صغیر و علاء الدین آلتون بزرگ دواتدار کبیر . عساکر خلیفه در این ایام منحصر بود بد ۶۰۰۰۰ نفر که قسمت عمده ایشان در تحت امر سلیمان شاه بودند و اختیار کراهای خلافت در دست علاء الدین دواتدار کبیر و مجاهد الدین دواتدار صغیر و اقبال شرابی و ابن العلقمی وزیر بود ولی این امرا و وزرا چندان اخلاصی بخلیفه نداشتند و هر کدام بشکلی بخیان برانداختن او بودند

بعلاوه با یکدیگر نیز دشمنی میکردند و هر يك مصمم بر زمین زدن دیگری بودند، از این جماعت آنکه بیشتر طرف اعتماد خلیفه ساده لوح شمرده میشد مجاهد الدین یعنی دواتدار صغیر بود. از قضا او جمعی از رنود و اوباش را درر خود جمع کرده و مصمم شد که المستعصم را خلع نموده دیگری را از خاندان عباسی بجای او بنشانند. ابن العلقمی واقعه را بخلیفه گوشزد کرد ولی خلیفه بیمعز بجای دفع دشمن او را خواسته نصیحت داد و عقو نمود. دواتدار صغیر از ابن العلقمی پیش خلیفه بدگفت و از راه داشتن او با هو لا گوشرحی تقریر کرد. عاقبت چون دواتدار از خیال خود دست برداشت و روز بروز بر جمعیت و اطرافیان او افزوده میشد خلیفه بخيال دفع او افتاد و قنده در بغداد ظاهر گردید مردم بغداد که از شیعه و سنی و عیسوی مرکب بودند و بر سر عقاید دینی با یکدیگر اختلافات دائمی داشتند در باب امور ملکی و سیاسی با هم اختلاف مسلک پیدا کردند و کار اینگونه مباحثاتها بنزاع داخلی بین مردم بغداد کشید. مخصوصاً چون اولیای امور ملکی نیز باهم صفائی نداشتند آتش این دشمنیها را دامن میدزدند. خلیفه هم از بس ساده لوح و بی اراده بود بهمه بچشم نیک بینی و خدمتگزاری مینگریست و هر گونه اقدامی را که از طرف هر يك از وزراء و عمال میشد بیشتر حمل بخیر خواهی و دولت دوستی او میکرد.

بعد از قیام دواتدار صغیر بر خلیفه، المستعصم بمدد صاحب دیوان خود فتنه را خواباند و بخط خوبش مکتوبی بدواتدار نوشته او را امان داد و گفت که آنچه در حق او بعرض رسانده اند افترا است بعد او را بخدمت خود خواند و خلعت داد و استمالت کرد. مابین این دواتدار و وزیر خلیفه مؤید الدین بن العلقمی چنانکه پیش هم گفتیم سابقه دشمنی وجود داشت و غالباً این دو نفر از یکدیگر نزد خلیفه سعایت میکردند. در اواخر عهد المستعصم یعنی در سال ۶۵۰ در بغداد بین شیعه و سنی جنگ بروز کرد. خلیفه پسر بزرگ خود ابوبکر را مأمور دفع فتنه نمود و ابوبکر سکنه یعنی مذهب محله کرخ بغداد و مشهد امام موسی بن جعفر را بیاد غارت داده مرتکب فجایع کثیر شد و قتل و غارت و فحشارا از حد گذراند.

این کیفیت عموم شیعی مذهببان بغداد را بشدت از خلیفه و بنی عباس متنفر کرد و مؤید الدین بن العلقمی نیز که شیعه بود از این واقعه ملول و متألم شد.

در موقعیکه حال بغداد این بود هولاکو از عراق با قشونی فراوان بهمدان آمد و در این سفر بدرالدین لؤلؤ (۶۱۶ - ۶۵۷) صاحب موصل و اتابک ابوبکر بن سعد اتابک فارس و خواجه نصیرالدین طوسی و عظاملک جوینی و دوپسر رئیس الدوله طیب همدانی نیز با او بودند.

خان مغول قریب ده ماه در همدان و حدود کرمانشاه مقیم ماند و در بند و ورودیایجو را احضار کرده بار دیگر بیلاذ روم فرستاد و خود در این ضمن بتهیه سپاه مشغول گردید. در موقع اقامت هولاکو در همدان بین او و خلیفه چند بار سفر آمد و شد کردند و در تمام این مدت دشمنی دیرینه ابن العلقمی و مجاهدالدین دواتدار کوچک با یکدیگر و بیخردی خلیفه نگذاشت که با فرستادن تحف و هدایا و قبول فرمان مغول راه وصول ایشان بعراق سد گردد و آخرین پناهگاه علم و ادب در مشرق اسلامی بدست آن قوم وحشی زیر و زبر نشود.

هولاکو در دهم رمضان سال ۶۵۵ از همدان ایلچیدانی پیش خلیفه روانه کرد و از او تقاضای قبول ایللی نمود و خواست که خلیفه شخصاً بخدمت او بیاید و اگر این کار میسر نشود سلیمان شاه و ابن العلقمی و دواتدار کوچک را برای رساندن پیغامهای هولاکو پیش او بفرستد. خلیفه دو نفر فرستاده نه یکی از ایشان شرفالدین عبدالله بن الجوزی (۱) بود بهمدان روانه کرد و او را از قدرت خود ترسانده امر بمراجعت بخراسان داد هولاکو از این حرکت سفیهانه خلیفه در خشم شد و چون مردم بغداد با سفرای او بزشتی رفتار کرده بودند سفرای خلیفه را بر گرداند و بار دیگر او را بقبول فرمان مغول نصیحت داد.

بعد از مراجعت فرستادگان خلیفه، ابن العلقمی چنین مصلحت دید که تحف و هدایائی فراوان از بغداد جهت هولاکو فرستاده شود و خطبه و سکه بنام او جاری گردد تا مگر چاره این بلیه باین شکل ساخته آید و هولاکو از خیال تسخیر بغداد انصراف حاصل کند. خلیفه تدبیر و رأی او را پذیرفت و قرار بتهیه پیشکش و تقدیمی داده

(۱) این شخص پسر محی الدین ابو محمد یوسف (۵۸۰ - ۶۵۶) و نواده ابوالفرج جمال الدین عبدالرحمن ابن الجوزی (۵۱۰ - ۵۹۷) عالم و واعظ معروف است و پدر اوی یعنی محی الدین مدرس مدرسه مستنصریه بغداد و رئیس دربار مستعصم بود و در فتح بغداد بقتل رسید.

شد ولی مجاهدالدین دواتدار و لشکریان تابع او باین خیال مخالفت کردند و بخلیفه گفتند که ابن العلقمی جهت خود شیرینی پیش هولاکو باین کار اقدام میکند و غرض او این است که لشکر را در رنج و محنت نگاه دارد. خلیفه بتهدید ایشان از ترتیب هدایا و ارسال آن خودداری نمود و باصرار سلیمان‌شاه بتجهیز لشکر پرداخت ولی چون ازدادن پول بایشان ابا کرد کار عرض لشکر نیز چنانکه باید ساخته نشد و عاقبت خلیفه از راه اضطرار هدایائی بخدمت هولاکو روانه داشت و در ضمن شرحی باو از سوء عاقبت کسانی که برینى عباس شوریده‌اند پیغام داد و وخامت سر انجام یعقوب بن لیث صفاری و برادرش عمرو و سلطان محمد سلجوقی و سلطان محمد خوارزمشاه را بچشم او کشید بتصور اینکه این بیانات بوج هولاکو را مرعوب میسازد و از نیمه راه بر میگردداند و خلیفه راحت دوست را فارغ البال بسماع خوش اغانی و مطالعه کتب و خلطه و آمیزش با زنان و مسخرگان آسوده میگذارد در صورتیکه بر خلاف این پیغامهای کودکانه بیشتر بر مراتب غیظ و غضب هولاکو افزود و او را بیش از پیش عازم حرکت بطرف بغداد نمود.

فتح بغداد - در حرکت بسمت بغداد هولاکو ابتدا ایلات و امرای ساکن سرحدی کوهستانهای عراق را بدادن مال و بخشیدن حکومت با خود همدست کرد و بیشتر کردان تابع سلیمان‌شاه را تحت امر خود آورد سپس دستور داد که لشکریان جرماغون و بایجو از طرف بلاد روم بسمت اربیل و موصل پیش آمده از سمت مغرب بغداد را در محاصره بگیرند و منتظر باشند تا لشکریان هولاکو نیز از جانب مشرق بآن شهر برسند.

هولاکو چند نفر از شاهزادگان مغول را بهمراهی سوتجاق نوبان (۱) از راه کرمانستان حالیّه و کیتوبوقا و چند سردار دیگر را از راه لرستان و خوزستان بطرف بغداد مأمور کرد و خود در اوایل ذی‌الحجه سال ۶۵۵ از راه کرمانشاه و حلوان عازم آن صوب گردید و در این سفر امیر ارغون و خواجه نصیرالدین طوسی و سیف‌الدین یسناچی وزیر و علاءالدین عطا ملک جوینی همراه او بودند.

هولاکو بیک مرتبه دیگر از اسدآباد همدان بمستعصم پیغام فرستاده او را بحضور طلبید. خلیفه شرف‌الدین بن الجوزی را پیش او فرستاد و باز همان وعد و وعیدهای



مولانا کو خان (مقابل صفحہ ۱۸۲)

سابقرا تجدید کرد و از هولاکو خواست که از راه باز گردد و لشکریان خود را متفرق سازد، آنگاه هر مبلغی که مقرر نماید خلیفه سالیانه بحضور او بفرستد. هولاکو زیر بار این تکلیف که بوی نفاق از آن می آمد نرف و از کرمانشاه گذشته داخل عراق گردید. در این تاریخ سونجاق و بایجو نیز بحدود بغداد رسیده و پس از شکست دادن طایفه قشون خلیفه از دجله گذشته بودند و کیتوبوقا نیز بلاد لرستان را گشوده و از جانب جنوب بعراق وارد شده بود.

قسمتی از قشون خلیفه بسرکردگی مجاهدالدین آیبیک دواتدار کوچک در بقویا اردو زده بودند و همینکه شنیدند که لشکریان سونجاق و بایجو از دجله گذشته و بغربی بغداد رسیده اند عقب نشسته بحدود آبار و نه فرسنگی دارالخلافة آمدند و با سپاهیان سونجاق زد و خورد کرده ایشانرا منهزم نمودند ولی در جنگ با لشکریان بایجو سخت شکست یافته ۱۲۰۰۰ نفر از ایشان بقتل رسیدند و مجاهدالدین دواتدار با قلیلی از همراهان گریخته ببغداد آمد و بایجو و سونجاق در سه شنبه ۱۵ محرم ۶۵۶ از طرف غربی شهر را در محاصره گرفتند و کیتوبوقا نیز از طرف دیگر. هولاکو هم در یازدهم محرم بجانب شرقی پای تخت عباسیان نزول کرد و شهر را از آن طرف محصور نمود و مغول از اطراف بغداد را در زیر باران سنگ و نبط و آتش گرفتند و چون در حدود بغداد سنگ نبود یا ارجبال حرین و جلولا سنگ حمل میکردند و یاد رختان خرما را از بیخ کنده با عراده بداخل شهر می انداختند.

محاصره بغداد از سه شنبه ۲۲ محرم ۶۵۶ شروع شد و تا آخر این ماه طول کشید. در این مدت مغول شهر را قدم بقدم خراب میکردند و برجها را میگشودند و پیش می آمدند. خلیفه چون دید کاری از پیش نمیرود چندبار با فرستادن رسول و تحفه سعی کرد که هولاکو را باز گرداند ولی او در این موقع دیگر استدعای خلیفه بی تدبیر را نپذیرفت و خواجه نصیرالدین را با حصار سلیمان شاه و دواتدار پیش مستعصم فرستاد و خلیفه از راه اضطرار هر دورا روانه خدمت هولاکو کرد ولی هولاکو ایشانرا بیرون آوردن متعلقان خود ببغداد باز گردانید تا آن جمع را بعنوان حشر روانه مصر و شام

نماید. لشکریان بغداد و جمع کثیری از مردم شهر بخيال آنکه نجات یابند بهمراهی دواتدار و سلیمان‌شاه از بغداد خارج شدند و پیش هولاکو آمدند. خان سفاک مغول همگی ایشانرا بقتل رساند و دواتدار و سلیمان‌شاه و پسر او را نیز چند روز بعد کشت و سر ایشانرا بدست پسر بدرالدین لؤلؤ بموصل پیش او فرستاد و بدرالدین با اینکه با سلیمان‌شاه دوست بود از ترس هولاکو اشک ریزان سر آن سه تن را بردار کرد.

مستعصم روز یکشنبه ۴ صفر ۶۵۶ با سه پسر خود و سه هزار نفر از سادات و ائمه و قضایا و اکابر و اعیان بغداد از شهر خارج شده بخدمت هولاکو رسید و هولاکو بظاهر با او بنرمی سخن گفت و خلیفه را امر داد تا بقیة السیف مردم دار الخلافه را از استعمال اسلحه و جهاد با تاتار باز دارد. خلیفه نیز چنین کرد و مردم دست از جهاد برداشتند و هولاکو ایشانرا ببهانه سرشماری بخارج بغداد کوچانده همگی را کشت و حکم داد که از چهارم صفر بغداد را غارت کنند و در نهم صفر ببغداد وارد شد و مستعصم بدست خویش کلید خزائن پانصد ساله اجدادی را در کف او نهاد و دفاین خویش را باو نمود.

چون خلیفه نزد هولاکو رسید خواص او را از ائمه و سادات و مشایخ بدروازه کتلواذ فرود آوردند و بعد از آن فرمود تا شهر را غارت کردند و پادشاه بمطالعه خانه خلیفه رفت و همه روی بگردید و خلیفه را حاضر کردند. خلیفه را فرمود تا پیشکشها کرد آنچه آورد پادشاهم در حال بخواص و امراء و لشکریان و حاضران اینار کرد و طبقی زر پیش خلیفه بنهاد که بخور گفت نمیتوان خورد؟ گفت پس چرا نگهداشتی و بلشکریان ندادی و این درهای آهنین را چرا بیکان نساختی و بکنار جیحون نیامدی تا من از آب نتوانستی گذشت. خلیفه بجزاب گفت تقدیر خدای چنین بود. پادشاه گفت آنچه بر تو خواهد رفت هم تقدیر خداست و شب را باز کشت آنچه خلیفه را فرمود که زانی که با او و سران او بیوسته اند بیرون آورد و برای خلیفه رفتند ۷۰۰ زن و ۱۲۰۰ خادم بودند و دیگران را منفرق کردند. چون از غارت فارغ شدند بعد از یک هفته اهل شهر را امان دادند و غنیمت‌ها جمع کردند و چهاردهم صفر پادشاه از در شهر کوچ فرموده خلیفه را طلب کرد و او را آنجا آوردند و بر میانین را بر عقب آوردند با پنج شش خادم. آن روز در آن دبه کار او باخر رسید دیگر روز بر مهین را و کسانی را که با او بودند بدروازه کتلواذ کار او باخر رسد و زنان و خادمان را منفرق کردند. «

(نقل از رساله کوچک فتح بغداد منسوب بخواجه نصیرالدین طوسی)

در هجوم مغول ببغداد بیشتر ابنیه و عمارات آن از قبیل مقابر خلفا و مشهد امام موسی کاظم خراب گردید و خلق بسیار بقتل رسیدند. عاقبت بعد از یک هفته

هولاگو امر داد که از قتل و غارت آن شهر دست برداشتنند و چون هوای آن بد بود روز ۲۴ صفر از بغداد خارج شد و مستعصم را بحضور طلبید و او را در همان روز بایسر بزرگتر ابوبکر بقتل رساند و پسر میانه او را نیز چند روز بعد کشتند و از بنی عباس بر هر کس دست یافتند بقتل آوردند مگر پسر کوچکتر خلیفه مبارکشاه که او را هولاگو بزوجه خویش بخشید و زوجه هولاگو او را بخواجه نصیرالدین سپرد و خانمی مغولی باو دادند و باین ترتیب دولت پانصدویست و پنجساله عباسی بر افتاد و دستگاه خلافت بکلی از میان رفت . عدد مقتولین بغداد را بالغ بر ۸۰۰۰۰۰ نفر نوشته اند .

بعد از قتل خلیفه هولاگو ابن العلقمی را همچنان بعنوان وزارت بغداد فرستاد و جهت آن شهر شحنة ای مغولی تعیین کرد و ایشان بآبادی شهر و ترمیم خرابیها و کفن و دفن کشتگان مشغول شدند و هولاگو کمی بعد بسمت خانقین رجعت نمود ولی سرداران او حله و کوفه و نجف را گرفتند و چون مردم واسط مقاومت کردند مغول قریب ۴۰۰۰۰ نفر از ایشان را کشته بر آنجا استیلا یافتند و بطرف شوشتر و بلاد دیگر خوزستان سرازیر گردیدند .

ابن العلقمی وزیر (متوفی ۶۵۶) - وزارت خلیفه المستعصم بالله جنابک

دیدیم با مؤیدالدین ابوطالب محمد بن احمد بن العلقمی بود و این شخص که تافتح بغداد وزارت خلیفه را داشت از اجله فضلالی عصر خویش بشمار میرفت ، در حسن خط و کمال و نظم شعر و انشاء مشهور بود ، فضلا و اهل ادب را دوست میداشت و در جمع کتب و جلب ادبا و شعرا سعی مخصوص میکرد ، کتابخانه ای داشت متضمن ۱۰۰۰۰ مجلد کتاب خطی نفیس و شعرا و نویسندگانی در گرد او بودند که بنامش شعر میساختند و کتاب مینوشتند و یکی از مشهورترین این جماعت عزالدین عبدالحمید ابن ابی الحدید (۵۸۶) - (۶۵۵) فاضل معروف است که کتاب شرح نهج البلاغه را بنام این وزیر دانش دوست برشته تالیف آورده است .

ابن العلقمی در کفایت و کار دانی نیز مقامی بلند داشت و زمام عموم کارهای خلافت در دست او بود ، خلیفه نیز او را معتمد خود میدانست ولی از آنجا که ضعیف النفس و بی اراده بود بهر حرکتی که از دیگران سر میزد رضا میداد مخصوصاً

چون خواص دیگر خلیفه با ابن العلقمی دشمنی میکردند نمیتوانست از سعایت آنها جلوگیری نماید و غالباً آلت اجرای اغراض این و آن میشد.

در خصوص دخالتی که ابن وزیر در امر حصار بغداد و قتل خلیفه المستعصم داشته مورخین بیاناتی متضاد کرده اند و بهمین جهت حقیقت مسئله چندان روشن نیست غالب مورخین اسلامی مخصوصاً سنی مذهبان که از واقعه قتل خلیفه و انقراض خاندان بنی عباس سخت متغیر و متأسف بوده اند چنین نقل میکنند که ابن العلقمی بعزت شیعه بودن بر اثر نألمی که از قتل و غارت محله کرخ بغداد و مشهد امام موسی بدست ابوبکر پسر خلیفه پیدا ~~ص~~ کرده بود کینه بنی عباس را در دل گرفته مصمم شد بهر وسیله باشد هولاکو را بر بغداد مستولی کند و بنیاد آل عباس را بر اندازد و باین قصد پنهان از خلیفه مکرر رسولانی پیش هولاکو و خواجه نصیرالدین طوسی فرستاد و احوال ضعف خلیفه و سهولت تسخیر بغداد را بایشان گوشزد کرد و در ضمن قشون خلیفه را باطراف روانه نمود و باو گفت که با هولاکو ترتیب صلح داده شده و به لشکر احتیاجی نیست. حتی این مورخین نوشته اند که در موقع زد و خورد مردم بغداد با لشکریان مغول در اطراف آن شهر ابن العلقمی امر داد که سد یکی از نهرهای بیرون بغداد را گشودند و جماعتی از لشکر خلیفه باین ترتیب در آب غرق شد.

اما مورخین شیعی مذهب برخلاف ساحت ابن العلقمی وزیر را از این اتهامات بری میدانند و تمام این پیش آمدهای ناگوار را نتیجه سستی عزم و ضعف خلیفه و ظلم و جور پسرش ابوبکر و نفاق امرا و سران لشکری با یکدیگر میدانند مخصوصاً محمد بن علی بن طباطبائی مؤلف کتاب الفخری که آنرا در سال ۷۰۱ یعنی چهل و پنج سال بعد از فتح بغداد بدست هولاکو نوشته شدیداً اینگونه نسبت ها را که عامه باین العلقمی میداده اند رد می کند و درستی و امات و دیانت آن وزیر را می ستاید و شرح ذیل را از قول خواهر زاده ابن العلقمی که برای او تقریر کرده نقل مینماید:

« کمال الدین احمد بن الضحاک خواهر زاده ابن العلقمی بمن گفت که چون هولاکو بحدود بغداد رسید از خلیفه خواست که وزیر خود را پیش او بفرستد. خلیفه ابن العلقمی را احضار کرد و باو گفت که هولاکو ترا خواسته است و من که خواهر زاده اویم در آنجا حاضر بودم. وزیر خلیفه را مخاطب ساخته گفت: اگر من از

شهر خارج شوم تدبیرکار دار الخلافه را که عهده دار خواهد شد . خلیفه گفت چاره‌ای نیست باید رفت . وزیر اطاعت کرده بخدمت هولاکو رسید و خواجه سعید نصیرالدین طوسی او را چنانکه باید در پیشگاه هولاکو معرفی نمود . هولاکو را از وزیر خوش آمد و چون بغداد را تسخیر کرد آن شهر را باو سپرد ولی ابن العلقمی کمی بعد مریض شده در جمادی الاولی سال ۶۵۶ وفات یافت . اگر این وزیر خیانت پیشه و نسبت بخلیفه راه کفران رفته بود هرگز هولاکو باو وثوق نمیکرد و بغداد را باو وا نمی‌گذاست .

با تمام این مراتب نمیتوان گفت که ابن العلقمی چنانکه ابن طقطقی مدعی است در پیشرفت کار هولاکو و بر انداختن خاندان عباسی دخالتی نداشته چه اگر تمام نسبت هائی را که مورخین سنی مذهب باین العلقمی داده‌اند صحیح ن شماریم و اکثر آنها را از سر سوز و از راه اظهار تعلق بخاندان خلفا بدانیم باز این نکته قابل دقت است که ابن العلقمی ایرانی و شیعی مذهب علاوه بر کینه قلبی نسبت بخلفای عباسی و اهل تسنن ، از قضیه غارت کرخ و مشهد امام موسی کاظم و قتل شیعیان بغداد سخت متالم بوده و با عمال و امرای بی لیاقت خلیفه دشمنی سیاسی داشته و از خود خلیفه تا لایق ضعیف‌النفس هم هیچگونه توجه و اظهار علاقه نسبت بکارها نمیدیده است . مخصوصاً دوستی باخواجه نصیرالدین و پیروی از طریقه‌ای که آن مرد دانشمند در ترک اسماعیلیه و تقویت مرام هولاکو ، از راه مصلحت اندیشی و دنیا داری یا از ترس جان ، اتخاذ کرده بوده شاید در این راه مؤید وزیر خلیفه نیز شده باشد . آنجا که پای تعصب مذهبی در کار باشد اقدام باینگونه عملیات و بر انداختن دشمن دینی پیش چشم مرد متعصب هیچگونه وقع و عظم ندارد بلکه مبادرت بان در حکم ادای وظیفه ایمانی و تکلیف مذهبی است . سفر پر خوف و خطر قاضی شمس الدین قزوینی بدربار خان مغول و سفرای یاب و اوئی نهم و پادشاهان ارمنستان همه در نتیجه همین تحریک حسّ عصبیت و بعقیده اقدام کنندگان برای تحصیل اجر اخروی و در راه خدمت بدین وعقیده قلبی بوده است و کسی که باین گونه کارها دست میزد بهیچوجه خود را پیش نفس خویش خجل نمیدانسته و این عمل را خیانت تصور نمیکرده است چنانکه در همین موقع فتح بغداد عیسویان آن شهر برغم خلیفه و مسلمین دار الخلافه از پیشرفت

هولاگو و مغول شاد بودند و از ایشان تقویت میکردند تا مگر باین وسیله انتقام لشکر کشی های سلطان جلال الدین منکبرنی را بگرجستان و کشتار سلاطین ایوبی را از صلیبیون درشام و مصر بکتنند.

بعضی از مورخین لشکر کشی هولاگو را بتحریرک ایرانی ها میدانند و میگویند که این قوم که هنوز دشمنی خود را نسبت بعرب خراب کنندۀ مجدد و عظمت ایران قدیم و بر اندازۀ دولت ساسانی فراموش نکرده بودند مغول را ببغداد کشیدند تا آخرین اثری را هم که از دولت عرب در مشرق زمین بجا بود از میان بردارند. حتی گفته اند که بعضی از ایشان مغول را وا داشتند که کتب خلفا را بانتقام کتبی که عرب در فتح مداین در دجله ریخته بودند بآن شط بریزند. صحت و سقم این خبر درست معلوم نیست و نمیدانیم که این فقره نیز از نسبت هائی است که اهل تسنن بایرانی های شیعه بسته و یا واقعاً ایرانی ها در آن تاریخ در این عمل دخالتی داشته اند. باری دخالت ابن العلقمی در شکست کار خلیفه و پیشرفت هولاگو بهیچوجه روشن نیست همانطور که نمی توان تمام گفته های اهل غرض را حمل بصحت کرد قطعاً هم نمی شود گفت که این وزیر در قضیه مزبور مداخله ای نداشته است. تفاوت مطلب در اینجا است که مورخین سنی مذهب این عمل را در صورت وقوع خیانت عظیم می شمردند و ابن العلقمی و امثال او (قاضی شمس الدین قزوینی) بر خلاف نجات از دست معاندین مذهبی را ولو بدست کفار میسر شود علاوه بر تشفی قلب صواب می پنداشته اند. حل این مسئله بیشتر موقوف بتحقیق صحیح اوضاع آنوقت بغداد و تحصیل اطلاع کامل از احوال مردمیست که در آن ایام تحت حکومت خلیفه و عمال ظالم طمع ورز او زندگی میکردند.

اثرات فتح بغداد - فتح بغداد و انقراض خلافت پانصدساله بنی عباس یکی از بزرگترین وقایع تاریخ اسلام است و اگرچه بعد از استقرار مغول در ممالک اسلامی شرق و تجزیه دولت عباسی دیگر چندان محلی بدهد خلفا نمانده بود و خلیفه نفوذ سیاسی مهمی نداشت ولی چون اکثریت مردم ممالک اسلامی خلیفه را امیر المؤمنین و اولوالامر میدانستند نفوذ روحانی او کماکان برقرار بود و مسلمین حتی در زیر اطاعت مغول هم هر وقت مانعی پیدا نمیشد بنام او خطبه میخواندند و او را بر خود رئیس

روحانی و در دنیا نجا نشین پیغمبر می دانستند . مخالفت مسلمین با سلطان محمد خوارزمشاه و پدر او با وجود کمال قدرت این سلاطین و طرفداری از خلیفه عباسی همانند که هنوز مردم ممالک اسلامی بغداد را بنظر احترام مینگرند و خلیفه را قابل تعرض و تغییر و تبدیل نمیدانند . در موقع حرکت هولاکو بطرف بغداد نیز یکی از منجمین که در رکاب او بود خان مغول را از حرکت بسمت دار الخلافه نهی کرد و گفت که قصد خاندان عباسی مبارک نیست و او را از عواقب وخیم این کار ترساند ولی هولاکو بتصویب حواجه نصیر الدین و کسان دیگری که دستخوش ابن اشدیشه ها نبودند بگفتار آن منجم گوش نداد و بغداد را بدون آنکه فسادهای ظاهر شود گرفت .

تسخیر بغداد بتوسط هولاکو و قتل خلیفه مسلمین بدست کفار مغول ، مسلمانان عموم بلاد مخصوصاً اهل تسنن را سخت متألم کرد چنانکه آنرا اعظم وقایع عالم و بمنزله بزرگترین لطماتی می دانستند که از طرف اهل کفر و شرک بمقام مقدس خلافت و بخاندان آل رسول وارد آمده . شیخ سعدی که در این تاریخ در شیراز یعنی دور از معرکه بلا و در سرزمین آرام میزیسته در مقابل شنیدن این واقعه عظیم از اظهار تأثر خود داری توانسته و قصیده بزرگی در مرثیه مستعصم و تأسف بر زوال دولت عباسی سروده است بمطلع ذیل :

آسمان را حق بود گر خون بیارد بر زمین

بر زوال ملک مستعصم امیر المؤمنین *

اثر دیگر فتح بغداد و کشته شدن مستعصم و کسان او در نظر اهل تسنن بر افتادن خلافت و خالی ماندن زمین بود از وجود يك نفر اولوالامر و این مسئله اگر چه برای شیعه که در مقابل مسلمین دیگر عده ای قلیل بیش نبودند اهمیتی نداشت ولی بر سایر مسلمانان سخت ناگوار بود و همین قضیه بشرحیکه بعد ها خواهیم دید بهانه ای بدست ترکان عثمانی داد که موضوع خلافت را دوباره پیش بکشند و خود را امیر المؤمنین و جانشین خلفای عباسی بخوانند و پیش آمد این ترتیب یکی از مهمترین قضایائی است که در تاریخ دوره جدید ایران باید محل توجه قرار بگیرد .

اختیار مراغه پایتختی و بنای رصدخانه - بعد از تسخیر بغداد هولاکو اموال

خطیری را که از غارت خزاین خلفای عباسی بچنگ آورده بود بانضمام غنایم گرجستان

و ارمنستان و بلاد روم و لر و کرد باذربایجان فرستاد و امر داد که در یکی از جزایر داخلی دریای کبودان (دریاچه اورمیه) واقع مابین شهر سلماس و اورمیه عمارتی عالی ساختند و از آنها آلت زرینه و سیمینه را آب کرده بشکل شمش در آنجا قرار داد و این جزیره از قراریکه بعضی از مورخین نوشته اند در سال ۶۸۱ در آب فرو رفت .

چون همواره روابط بین هولاکو و برادرش منگوقاآن بر قاعده دوستی و وفاق مبتنی بود هولاکو مقداری از غنایمی را که در بغداد بچنگ آورده بود با خبر فتح ایران و عراق و تصمیم توجه بطرف مصر و شام را پیش برادر فرستاد و رعایت جانب احترام او را باین وسیله ملحوظ داشت .

در مدت اقامت هولاکو در حدود آذربایجان و مراغه عده ای از امرا و سلاطین اطراف بتهنیت فتح بغداد بخدمت او رسیدند و از آن جمله بودند بدر الدین لؤلؤ صاحب موصل و اتابک سعد پسر اتابک ابو بکر بن سعد سلجری و سلطان عزالدین پادشاه سلجوقی روم و برادرش رکن الدین .

هولاکو مراغه را مقر اقامت خود قرار داد و علت این مسئله گویا علاوه بر سلامت آب و هوای آن شهر نظری بود که او بفتح شام و مصر داشت و خواجه نصیر الدین طوسی را امر داد که در آن شهر در محل مناسبی رصدخانه ای بنا نماید .

رشید الدین فضل الله مؤلف جامع التواریخ رشیدی میگوید که منگوقاآن در موقع فرستادن هولاکو بسمت ایران چون آوازه فضل و استادی خواجه نصیر الدین را شنیده بود از او خواست که بعد از استخلاص قلاع ملاحظه خواجه را بدربار او روانه دارد تا در مغولستان بنای رصدخانه کند ولی چون منگو در این تاریخ بفتح چین جنوبی اشتغال داشت هولاکو چنین صلاح دید که این کار در ایران و بفرمان او صورت پذیرد .

خواجه نصیر الدین بهولاکو فهماند که بنای رصد جدید و نوشتن زیجی تازه قریب سی سال مدت لازم دارد ولی هولاکو چون در این کار اصرار داشت از خواجه خواست که آنرا در مدت دوازده سال بانجام رساند و چون در این مدت رصد جمیع کواکب و حساب دوره آنها و تهیه جداول تازه امکان نداشت خواجه بدستیاری

جداول و زیج های سابق و رصد خانهای تازه در سال ۶۵۷ شروع بترتیب زیج جدید کرد و در اینکار غیر از منجمین و علمای بزرگ اسلامی که مخصوص این کار از اطراف احضار شده بودند يك نفر از علمای نجوم چینی نیز در مراغه حضور داشت و او در ترتیب تاریخ چینی و طریقه محاسبه معمول آن قوم بمنجمین اسلامی کمک میکرد. محلی که برای رصد خانه اختیار شد در شمال مراغه بر روی تپه ای بود و بامر هولاکو عموم آلات رصدی لازم را که در بغداد و غیره مغول بغارت گرفته بودند در آنجا با اختیار خواجه نصیر الدین گذاشتند بعلاوه هولاکو امر داد که جمیع اوقاف ممالک مغول را تحت اختیار خواجه قرار دهند.

رصد مراغه قریب پانزده سال طول کشید و نتیجه آنرا خواجه نصیر الدین در کتابی باسم زیج ایلخانی در سال ۶۶۳ یعنی در ایام ابقا خان منتشر ساخت. منجمینی که در کار رصد مراغه با خواجه نصیر الدین کمک میکردند عبارتند از علامه قطب الدین شیرازی، مؤید الدین عرضی دمشقی، محی الدین مغربی، فخر الدین مراغی، فخر الدین اخلاطی و نجم الدین دیران کاتبی قزوینی. بنای رصد خانه مراغه قریب ۲۰۰۰۰ دینار خرج بر داشت و بعد از ابقا بتدریج متروک ماند و امروز جز خرابه ای از آن چیزی دیگر بجا نیست.

لشکر کشی هولاکو بالجزیره و شام - هولاکو در موقعیکه بفتح بغداد اشتغال داشت یکی از سران سیاهی خود را بنام آرغونویان بطرف اربل فرستاد تا حصار مستحکم آنرا مسخر نماید و آن قلعه در دست جماعتی از کردان بود. ارقیو مدنی در پای آن قلعه مستأصل ماند و بگشودن آن موفق نیامد تا آنکه بکمک لشکری و فکری بدرالدین لؤلؤ آنجا را گشود و باروی آنرا خراب کرده عازم حدود شام شد.

شام و الجزیره در این تاریخ در دست سلاطین ایوبی بود و شش شعبه از آن خاندان در میا فارقین و حصن کیفا و کرکک و حلب و حماة و حمص سلطنت میکردند اما بدبختانه ما بین ایشان پیوسته نفاق و خصومت حکمفرما بود و اگر حقیقه با یکدیگر اتحاد داشتند بخوبی می توانستند از لشکریان هولاکو جلوگیری کنند.

از میان این سلاطین صاحب حلب یعنی التلیک الذیر یوسف (۶۴۰-۶۵۹) از

همه مقتدرتر محسوب میشد و او پس از فتح بغداد یعنی در سال ۶۵۶ از راه مصلحت اندیشی نحف و هدایائی با پسر و وزیر خود پیش هولاکو فرستاد و اظهار تبعیت و انقیاد کرد و این حرکت الملك الناصر که نشانه کمال ضعف و عجز او در مقابل مغول بود بر سلاطین ایوبی دیگر ناگوار آمد و این سلاطین کمر دشمنی او را بستند و در صدد دفع او برآمدند و الملك الناصر چاره ای ندید جز آنکه از هولاکو کمک بطلبد و این قضیه هولاکو را بیش از پیش در حرکت بطرف شام ساعی کرد. قبل از حرکت به حدود شام هولاکو ایلیچپانی چند پیش بدرالدین لؤلؤ بشهر موصل فرستاد و پیغام داد که چون تو مستی پسر خود التلیک الصالح را بفرست تا در فتح شام و مصر با لشکریان قاتار همراهی نماید. بدرالدین نیز اطاعت کرد و هولاکو به پاس این خدمت ثرکان خاتون دختر سلطان جلال الدین متکبرنی را بزوجیت بالملك الصالح داد سپس در رمضان سال ۶۵۷ بمعیت بایجو و سونجاق و سرداران دیگر خود بطرف دریاچه وان (بحیره خلط) و دیار بکر حرکت کرد و پسر خود یسوت را با سوتای نویان بمحاصره میا فارقین و الملك الصالح را بفتح آمد (دیار بکر) فرستاد و خود شهر رها و نصیبین را گرفته پس از عبور از فرات بمحاصره حلب پرداخت و هر يك از سرداران خود را مأمور یکی از دروازه های آن شهر کرد.

مردم حلب مقاومت کردند ولی هولاکو بدستداری کیتوبوقا و ارقیونویان و سونجاق پس از يك هفته آن شهر را از دست الملك المعظم تورانشاه عم الملك الناصر یوسف گرفت و مغول يك هفته حلب را غارت کردند و خلاق بسیاری از مردم آنرا طعمه شمشیر ساختند ولی قلعه شهر چهار روز مقاومت نمود، عاقبت مردم آنجا نیز امانت خواستند و قلعه را بتصرف هولاکو دادند.

مردم دمشق از ترس آنکه مبادا گرفتار سرنوشت اهالی حلب شوند قبلاً نحف و پیشکشهایی پیش هولاکو فرستادند و فرمان مغول را گردن نهادند. هولاکو هم کیتوبوقا را بتصرف آنجا فرستاد و دمشق نیز باین شکل مسخر مغول گردید (۶۵۷). در موقعیکه هولاکو در حلب اقامت داشت ایلیچپانی از مشرق رسیده خبر فوت منگو قاآن را باو دادند. هولاکو از این واقعه سخت متألم شد و کیتوبوقا را در حدود شام گذاشته از شام بتاريخ ۲۴ جمادی الاخری سال ۶۵۸ باخلط برگشت و

چون از حد دمشق جلو تر نتاخت نمایند ای روانه مصر کرد و او را بقبول اطاعت خود دعوت نمود .

واقعه عین جالوت در رمضان ۶۵۸ - سلطنت مصر چنانکه مکرر گفته ایم

از ايام استیلای سلطان صلاح الدین ایوبی در دست افراد خاندان او بود و ایشان بعد از فوت الملك الكامل که در ۶۳۵ اتفاق افتاد با وجود خطر صلیبیون عیسوی و هجوم مغول پیش از پیش در نزاع با بنی اعمام خود در شام و فلسطین و دامن زدن آتش نفاق خانمانسوز یا فشاری میکردند و گاهی برای رسیدن بمنظور های شخصی از کمک عیسویان صلیبی نیز خود داری نداشتند .

پسر الملك الكامل ملقب بالملك الصالح ایوب که در ۶۳۷ بعد از عزل برادر خود سلطنت مصر رسید بکمک غلامان ترك یعنی مناكبك و بقیه قشون جلال الدین خوارزمشاه که بنام خوارزمیه بعد از قتل آن پادشاه در الجزیره و شام سرگردان و با این و آن در زد و خورد بودند و عاقبت بمزدوری بخدمت الملك الصالح در آمدند در نزدیکی قزّه صلیبیون عیسوی و ایوبیانی را که بایشان کمک کرده بودند شکستی سخت داد و شام را ضمیمه مصر نمود .

در سال ۶۴۵ عیسویان صلیبی بسرکردگی لوئی نهم ملقب بمقدس پادشاه معروف فرانسه بمصر حمله بردند و بتدریج میاط را تسخیر کردند ، الملك الصالح در این تاریخ در شام بود و خیال فتح حمص را داشت بعجله خود را بمصر رساند و در صدد دفع صلیبیون برآمد ولی چون مریض بود در موقع مراجعت بمصر فوت کرد و معجال جنگ با اوئی را نیافت (۶۴۷) .

الملك الصالح بك پسر داشت که از جانب پدر بامارت حصن کیفا مأمور بود و او همان تورانشاه الملك المعظم است که چند بار ذکر او را کرده ایم .
مادر این پسر یکی از کنیزکان محبوبه الملك الصالح است که شجره الدرلقب داشته . این زن برای آنکه جانشینی الملك الصالح بیسرش برسد بکمک دونفر از امرا برج سلطان را از مردم مخفی کرد و با آنکه الملك الصالح کسی را بجانشینی تعیین ننموده بود تورانشاه را از حصن کیفا خواست و چنین شهرت داد که جانشین الملك الصالح اوست و تورانشاه پس از ورود بمصر بمقر سلطنت استقرار یافت .

قبل از وصول تورانشاه بمصر صلیبیون قشون اسلامی مصر را شکست داده بطرف القاهره شروع پیشرفت کرده بودند . رسیدن الملك المعظم نفسی تازه در مسلمین دمید و ایشان ۳۰ کشتی از سفاینی را که برای عیسویان آذوقه می آوردند گرفتند و عیسویان دچار قحطی و بی آبی شده چاره ای جز بازگشت ندیدند ، مسلمین هم موقع را غنیمت شمرده بعیسویان متهمزم حمله بردند و در ۲ محرم سال ۶۴۸ لوئی نهم را باچند نفر از امرای اودستگیر نمودند . الملك المعظم بعد از این فتح مصمم شد که خود را از چنگ امرا و ممالیک خلاص نماید ولی ممالیک شورش نموده او را بقتل رساندند و سلسله ایوبی مصر خانمه یافت (محرم ۶۴۸) .

ممالیک غلامانی بودند که بر اثر استیلا ی مغول و فرار مردم از جلو ایشان در تمام و مصر فراوان شده و الملك الصالح جماعتی از ایشان را بعنوان قراولان خاصه و مستحفظین خود نگاه داشته و از آنها افواجی ترتیب داده بود چون اردوگاه این افواج سواحل شاخه شرقی مدیترانه یعنی قسمت ابحر بود ایشانرا ممالیک بحری میخواندند این ممالیک بعد از آنکه تورانشاه را از میان برداشتند نتوانستند بحال نظم و یگانگی برقرار بمانند و کار اختلاف بین ایشان تا آنجا کشید که لوئی پادشاه فرانسه و سایر محبوسین بی زحمت و ترس از حبس بیرون آمده بقید پرداخت مبلغی بعنوان فدییه نجات یافتند حتی یکی از قاتلین وراثشاه شمشیر خونینی را که با آن بقتل پادشاه مصر اقدام کرده بود پیش لوئی آورد و از او طلب جایزه کرد .

شجرة الدر در سایه کفایت و کاردانی که داشت یکی از رؤسای ممالیک یعنی یزالدین آیبک ترکمانی را با خود همدمت کرد و سلطنت مصر را در دست گرفت ولی خلیفه بغداد المستنصر باین عنوان که زن نمیتواند متصدی امر سلطنت باشد او را باین مقام نشناخت و ممالیک دمشق هم آن شهر را بتصرف پادشاه ایوبی حلب دادند . عاقبت شجرة الدر باز دواج آیبک درآمد و آیبک با لقب التیك المعز پادشاه شد (۶۴۸) .

یک دسته دیگر از ممالیک که بعلمت تعلق بالملك الصالح اسم خود را ممالیک صالحی گذاشته بودند بر آیبک شوریدند و یکی از فرزندان ایوبیان یمن را بسلطنت بر داشتند و آیبک را فقط بعنوان اتابیکی شناختند .

صاحب حلب نیز بقصد خونخواهی پسر عم خویش الملك المعظم از تمام افراد

خاندان آیوبی در خواست مساعدت نمود و بالاخره هم بجنگ با مماليك طرفدار آيبك پرداخت ولي مجبور بقبول صلح شد و در ۶۵۱ سواحل فنیقیه و غزه و بیت المقدس و نابلس را بتصرف مصر داد.

چون شجرة الدر از آيبك فرزندی نیاورد آيبك در حرم خود يك عده همخواه جمع کرد و در صدد ازدواج با دختر بدر الدین صاحب موصل بر آمد، شجرة الدر محرمانه شوهر را در ربيع الاول ۶۵۵ یعنی یکسال بعد از فتح بغداد بدست هولاکو بقتل رساند، مماليك هم شجرة الدر را بوضع فضیعی کشتند و پسر پانزده ساله آيبك را پادشاه خواندند و اتابیکی او را بامير سيف الدين قدوز و آگذاشتند. قدوز در ذی الحجة ۶۵۷ پسر آيبك را از سلطنت خلع کرد و خود با لقب الملك المظفر پادشاه شد و او که بادعای جماعتی از شاهزادگان قراری خاندان خوارزمشاهی بود بزودی در مصر قدرت پیدا کرد و بواسطه حسن رفتار و داد و دهش طرفداران او زیاد شد از آنجمله بودند بقیة السیف قشون سلطان جلال الدین خوارزمشاهی یعنی خوارزمیه و کسانی که از جلو سیل هجوم مغول گریخته بودند. ورود فرستادگان هولاکو بمصر برای طلب اطاعت مقارن بود با ابتدای بسط قدرت و سلطنت امیر قدوز.

امیر قدوز پس از مشورت با بزرگان امرای خود دل بدریا زده فرستادگان هولاکو را بقتل رسانید و با سپاهیان کار آزموده بطرف فلسطین حرکت نمود.

هولاکو خان چنانکه پیش ذکر کردیم در این موقع بمغولستان مراجعت کرده و از جانب خود کیتوبوقا را با قریب ۱۰۰۰۰ سواره مغول در شام گذاشته بود. قدوز در محل عین جالوت (در فلسطین) شکست سختی داد و از ایشان کمتر کسی باقی ماند و کیتوبوقا را زنده دستگیر نمود و گردن زد (رمضان ۶۵۸).

فتح عین جالوت یکی از وقایع مهم تاریخ مصر و شام است زیرا که جلوی هجوم مغول را بطرف مصر سد کرده و با آنکه بشخص هولاکو صدمه ای نرسیده ضربت سختی از آن بشوکت مغول وارد آمده چنانکه هولاکو پس از شنیدن خبر قتل کیتوبوقا تا سفها خورده و تصمیم انتقام خون او را گرفته ولی بعلت گرفتاریهای دیگر بانجام این قصد توفیق نیافته.

اما قدوز از این فتح ثمره ای نبرد زیرا که در ذی القعدة ۶۵۸ بدست یکی از

رؤسای ممالیک امیر بیزنس رکن الدین بندقداری بقتل رسید و بپیرس بالقب آلایک الظاهر پادشاه مصر شد و او چنانکه بعد خواهیم دید یکی از مشاهیر سلاطین اسلام است.

مقارن جنگ عین جالوت پسر هولاً گو بشموت که در سال ۶۵۶ میافارقین را در محاصره گرفته بود و با الملك الكامل ایوبی مدافع رشید آن میجنگید پس از دو سال در نتیجه افتادن قحط و غلادر میان اهالی آن آنجا را گرفت و مغول الملك الكامل را کشتند.

بعد از فتح میافارقین یشموت شهر ماردین را محاصره نمود و با آنکه هشت ماه آنجا را محصور داشت بکشودن آن موفق نیامد عاقبت پسر صاحب قلعه ماردین پدر را کشت و قلعه را بتصرف مغول داد.

در سال ۶۵۸ بدر الدین لؤلؤ که آملیک الرحیم لقب داشت صاحب موصل وفات یافت و جانشینیش بالملك الصالح اسماعیل پسر او رسید و او بزودی موصل را رها کرده بدعوت برادر خود که پیش پیرس بود نزد آن پادشاه رفت و پیرس باو بکعه سوار داد که بموصل بیاید و خزاین و دقاین خود را بر داشته مراجعت نماید. پس از مراجعت و رسیدن بموصل مغول دور شهر را گرفتند و الملك الصالح بامید کمک پیرس با مغول بجنگ پرداخت و اهالی شهر هم جنبشی مردانه کردند و بمغول صدمات زیاد زدند. چون خبر جنگ بین مردم موصل و مغول از طرفی پیرس و از طرفی دیگر بهولا گو که در آنربابجان بود رسید هر دو بکماک طرفین سپاهیان فرستادند ولی مغول از آمدن سیاه مصر و شام قبلاً خبر دار شده بر سر راه ایشان رفتند و ایشان را مغلوب کرده بلباس شامیان درآوردند و بطرف موصل روان شدند مردم موصل بخیال آنکه شامیانند که بکماک میآیند از شهر بیرون آمدند و مغول ایشان را در میان گرفتند و جماعتی از آنانرا کشتند.

مغول با اینحال باز بگرفتن قلعه موصل موفق نیامدند و محاصره طول کشید تا آنکه در شهر قحط افتاد و الملك الصالح امان خواست. مغول در رمضان ۶۶۰ موصل را گرفتند و قتل عام کردند و الملك الصالح را بقرمان هولاً گو در دنبه و نمود پیچیدند و در آفتاب انداختند تا دنبه بعد از هفته ای کرم شد و قرمان بدن او را خوردند و او باین سختی جان بداد و پسر سه ساله اش را در کنار دجله دو نیمه

کردند و هر نیمه را بطرفی آویختند تا پوسید.

مرک هولاکو در ۶۶۳ - بعد از آنکه هولاکو از فتح بقیه ایران و شام فارغ شد بخیا مملکتداری و دفع دشمنان شخصی افتاد و یکی از آن جمله پسر جوجی بود بنام برکای که در دست قبیچاق سلطنت داشت و چون بدستور برادر خود با تو در رساندن منگوقاآن بمقام خانی سعی ها کرده بود خود را از هولاکو برتر میدانست و باو تحکم میکرد. کار رقابت هولاکو و برکای آخر الامر بچنگ کشید و برکای ۳۰۰۰ نفر سپاهی برای جنگ با هولاکو از دست قبیچاق بطرف ایران فرستاد و این عده از در بند قفقاز به گذشته بطرف شروان سرازیر گردیدند، هولاکو هم در شوال ۶۶۰ بشماخی آمد و قشون برکای را منهزم نمود و سمت دریند حرکت کرد و پسر خود اباخان (اباقا خان) را بطرف ممالک برکای فرستاد و لشکریان اباخانها و اموال ایشانرا غارت نمودند ولی برکای باز تهیه جمعیتی دیده در حوالی نهر ترک بر لشکر اباقا خان زد و ایشانرا در جمادی الاولی ۶۶۱ در هم شکست و اباقا خان بداغستان برگشت و هولاکو بتبریز آمد تا بتلافی این شکست قیام نماید و برای سال آینده تهیه ببیند و در همین ایام بود که خیر جلوس قویلیای قآن بر تخت خانی مغول و تفویض سلطنت ممالک بین شطّ جیحون و شام و مصر از طرف او به هولاکو بایران رسید.

هولاکو نیز این ممالک را بین یسران و امرای مطیع خود تقسیم کرد از آنجمله عراق و خراسان و هازندران را بپسر بزرگتر خویش اباخان سپرد و اران و آذربایجان را به یسرتو و ممالک روم را به معین الدین بروانه که سابقاً وزارت سلاجقه آسیای صغیر را داشت و مطیع مغول شده بود وا گذاشت و کرمان را به ترکان خاتون و فارس را باهیر آنکبائو الجزیره را بیکبی از امرای خود.

وزارت هولاکو ازبدو ورود بایران یعنی از ۶۶۳ با امیر سیف الدین ییگیچی خوارزمی بود و این شخص تا ابتدای سال ۶۶۱ وزارت هولاکو را داشت جز موقعیکه هولاکو بدفع برکای بطرف دست قبیچاق حرکت مینمود این وزیر را در حوالی در بند بتحریریک جمعی از ساعیان بقتل رساند و وزارت خود را به شمس الدین محمد جوشی ملقب بصاحب دیوان و برادر عطا ملک مورخ معروف که از سال ۶۵۷ حکومت بغداد را داشت سپرد و حکومت بغداد را بعطا ملک برادرش وا گذاشت.

هولاگو خان پیش از آنکه برای جنگ با برکای و سایر دشمنان خود اقدامی نماید در ربیع الاول ۶۶۳ هـ مرض شد و در ۱۹ ربیع الآخر همین سال در کنار نهر جغتو (جنوب دریای اورمیه) فوت کرد و او را که ۴۸ سال از عمرش گذشته بود در کوه شامو در مقابل دهخوارقان بخاک سپردند.

سیاست هولاگو خان - هولاگو یکی از خوانین عمارت دوست مغول است و در حدود مراغه و دریای اورمیه ورود جغتو و کوه آلاتاغ ابنیه ای ساخته، بحکمت و نجوم و کیمیا نیز میلی داشته مخصوصاً مبالغی از ثروتی را که از غارت ممالک اسلامی بچنگ آورده بود در راه کیمیا بباد داده. هولاگو شخصاً مذهب بودائی داشت و در خوی بتخانه ها ساخته بود ولی زوجه او دوقوز خاتون پسرزاده آوانگ خان آخرین پادشاه قوم کرائیت مذهب مسیح داشت و چون این زن ابتدا زوجه تولوی پدر هولاگو بوده و بعد از مرگ تولوی پسرش هولاگو رسیده بر این پادشاه نفوذ کلمی داشت و هولاگو برای رعایت خاطر او عیسویان را محترم میداشت و بکارهای مهم میکماشت چنانکه کیتوبوقا سردار معروف او از همین طایفه بود.

چون در ایران کسی نبود که پیرو مذهب بودائی باشد هولاگو بر اثر نفوذ زوجه و امرای خود بتوجه حال عیسویان ایران که در آذربایجان و ارمنستان زیاد بودند پرداخت و بحکم او در همه جا برای ایشان کلیسا میساختند و اردوی دوقوز خاتون هر جا بود بر در آن ناقوس میزدند و این خاتون یکی از جانیلقان ارمنی را که وارثان^(۱) نام داشت بمشیری خود اختیار نموده بود. اراغنه و عیسویان دیگر ایران که از استیلای مسلمین هیچوقت خشنود نبودند هولاگو و دوقوز خاتون را نجات دهنده و یاور خود میدانستند مخصوصاً این جماعت چنانکه پیش هم گفتیم سعی داشتند که قدرت مغول را بنفع خیالات مذهبی خود بکار وادارند و بعیسویانی که در شام و مصر با مسلمین در جهادند کمک برسانند و اسلام را یکباره از آسیا و آفریقا بر اندازند. هجوم مغول بشام و مصر نیز برای انجام همین طرح بود مخصوصاً کیتوبوقا پس از استیلا بر دمشق شروع بتبدیل مساجد آن شهر بکلیسا کرد و اگر جسارت و کفایت امیر قدوز و فتح او در عین جالوت نبود مغول آخرین پناهگاه اسلام یعنی فلسطین و

افریقای شمالی را هم مسخر مینمودند با یا فشاری که در همان ایام صلیبیون عیسوی در قلع ریشه مسلمین داشتند دیگر مشکل بود که اسلام جانی بگیرد و در میان این دو دشمن متعصب کینه ور قد علم کند.

واقعه عین جالوت اگرچه از لحاظ نظامی اهمیت فوق العاده نداشت ولی از لحاظ فوق خیلی مهم است بخصوص که پس از این شکست دیگر مغول نتوانستند بانجام فتح شام و مصر موفق آیند و پیش آمد دیگری نیز سبب شد که کینه ای را که مغول با مسلمین داشتند بتدریج از خاطر ببرند و آن اسلام آوردن مغولان دشت قیچاق و خزر و ترکستان بود.

سلاطین مغول ایران که ممالکشان بی متصرفات ممالیک مسلم شام و مصر و مغولان تازه مسلمان ترکستان و دشت قیچاق قرار داشت چنانکه بعد شرح خواهیم داد بتدریج بقبول اسلام تن در دادند و کار مسلمانی ایشان کم کم بانجا کشید که خود ناصر و یاور شریعت محمدی شدند و سیاست عیسویان و ارعنه ایران در مقابل نفوذ امرا و وزرای مسلمان ایرانی مغلوب گردید.

فصل ششم

سلاطین مغول ایران یا ایلخانان

(۶۶۳ - ۷۵۶)

پس از وفات هولاکو زوجه عیسویّه او دو قوزخاتون پس از مشورت با وارثان جاتلیق ارمنی پسر خود ابقا یا اباقا را که در این تاریخ حکومت خراسان و مازندران داشت بجای نشینی هولاکو نامزد کرد و قاصدی بعجله نزد اباقا که در اران بگذرانیدن ایام زمستان متغول بود فرستاد و او را باردوی مغول در جغتو خواست. برادر او یشموت نیز که در حوالی دربند بود پس از گذشتن هفت روز از فوت هولاکو رسید و پس از تقدیم مراسم عزاداری سرداران و بزرگان اتباع مغولی هولاکو بشادی نشستند و اباقا را در سوّم رمضان ۶۶۳ رسماً بجای نشینی او اختیار کردند ولی دو قوزخاتون سه روز قبل از جلوس پسر وفات یافت و از شدت درشادی جلوس اباقا محروم گردید. اباقا و جانشینان دیگر هولاکو را که از تاریخ مرگ او تا انقراض این سلسله در ایران سلطنت کرده اند سلسله سلاطین مغول یا ایلخانان میگویند و سلسله ایشان چون دیگر چندین ارتباطی با خوانین مغولستان نداشته و محکوم حکم دربار قراقرم نبوده سلسله مستقلی محسوب میشود و از تاریخ جلوس اباقا بعد بتدریج نفوذ مغول و حکم خوانین اصلی مغولستان در ایران از میان میرود و جانشینان هولاکو راه و رسم سلاطین ایران را پیش میگیرند و در حقیقت بک طبقه از پادشاهان این مملکت بشمار میروند.

سلطنت اباقاخان

(۶۶۳ - ۶۸۰)

اباقاخان پس از جلوس بتخت ایلخانی ایران برادر خود یشموت را بحکومت در بند و شروان و دشت موقان و آلاتاغ نامزد کرد، فرماندهی قشون مغول را در حدود روم و سرحد شام را بدو نفر از سرداران خویش وا گذاشت، شیرامون پسر جورماغون را در گرجستان گذاشت و فارس و بغداد را بسونجاق نوبان سپرد و سونجاق نوبان

از طرف خود عطا ملک جوینی را بحکومت بغداد باقی گذاشت و عطا ملک این سمت را در سال ۶۵۷ از طرف هولاکو یافته بود.

وزارت اباقا خان مثل دوره اخیر سلطنت هولاکو نصیب خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان جوینی گردید و او در تبریز و پسرش خواجه بهاء الدین محمد در اصفهان و قسمت عمده عراق عجم بتدبیر کار مملکت مشغول شدند. خراسان بدون نگرانی امرای محلی و کرمان بترکان خاتون و فارس بملکه آتش خاتون و هرات و غور و غرجستان بملک شمس الدین کرت و اگذار گردید، لرستان و یزد را اتابکان این دو ناحیه و الجزیره را هم امرای ایوبی از طرف خان مغول اداره میکردند.

علاء الدین عطا ملک جوینی در تمام مدت سلطنت اباقا خان (۶۶۳ - ۶۸۰) اسماً از جانب سونجاق حاکم بغداد و کلیه عراق عرب بود ولی در حقیقت در این شغل استقلال تام داشت و او در این دوره تمام سعی خود را صرف آبادی عراق عرب و تعمیر خرابیهای عهد مغول کرد، قراء و قصبات جدید بسیار ساخت، نهرها برای زراعت جاری کرد و اراضی بایر را به مزارع حرم تبدیل ساخت و بقدری در اینکار پیشرفت کرد که گویند بغداد در عهد او از زمان خلفا نیز آباد تر گردید.

در همان اوایل سلطنت اباقا خان شحنه مغولی بغداد قراوغا و نایب او اسحق ارمنی بقصد آزار عطا ملک برخاسته یکنفر بدوی را فریفتند که بگوید عطا ملک قصد آن دارد که با کسان و اولاد و اموال خود راه شام پیش گیرد و بهدایت آن بدوی بحکومت ملوک آن دیار برود. قراوغا و اسحق خانه عطا ملک را محاصره کردند و عطا ملک را دستگیر نموده با اعرابی باردوی اباقا بردند تا اباقا از زبان اعرابی اقرار بشنود. اباقا بدوی را بچوب بست و او در زیر شکنجه اقرار کرد که بیانات او از سر تهمت و بتحریرک اسحق ارمنی است. خان مغول بدوی و اسحق را کشت و عطا ملک را کماکان بحکومت بغداد باقی گذاشت.

صاحب دیوان شمس الدین محمد جوینی و برادرش عطا ملک اسباب رونق کار دولت اباقا خان بودند. صاحب دیوان بجمع آوری عایدات کل ممالک اباقا و اداره امور و راندن سیاست اشتغال داشت و هیچکس جز پادشاه بر او تفوق نداشت و در نتیجه این قدرت و حسن اداره در عهد او ایران ترقی و اعتبار بسیار حاصل کرد و صاحب دیوان

را اسم و رسم و ثروت بسیار حاصل شد (۱) و شعرا و اهل علم و ادب محامد صفات و ذکر خیر او را درستون دواوین و دفاتر بنظم و نشر مخطد کردند ولی برخلاف او پسرش خواجه بهاء الدین مردی با خشم و سرکش و کم عفو و بیرحم بود و در عهد او مردم اصفهان روز خوش بخود ندیدند و دائماً در تزلزل و وحشت میزبستند و نا امنی و دستبرد و خونریزی در ایام او آسایش را از اهالی آن شهر سلب کرده بود.

اباقا شهر تبریز را بیایتمختی اختیار نمود، زمستانها در اران و بغداد و کنار جغتو قشلاق میکرد و تابستانها را در آلتاغ و سیاه کوه، تبریز از عهد سلطنت او و وزارت صاحب دیوان شمس الدین بعد رو بترقی فراوان گذاشت بخصوص که این شهر در عهد مغول چنانکه دیدیم چندان صدمه ای ندیده و مثل دیگر بلاد ایران و ماوراءالنهر بیاد غارت نرفته بود.

سیاست اباقاخان -- اباقا خان که تربیت یافته دست دوقوز خانون بود با وجود بودائی بودن بکیش مسیح نعلق خاطر داشت. پدر او هولاکو در اواخر عمر از امپراطور روم شرقی *میخائیل پالئو نوگوس* (۲) (۶۵۸ - ۶۸۱) خواست که یکی از دختران خود را بزوجیت باو بدهد. امپراطور روم با این ازدواج رضا داد و مریم دختر خود را با چند نفر همراه و مقداری هدایا از قسطنطنیه بطرف ایران فرستاد همینکه ایشان بشهر قیساریه از بلاد آتاتولی رسیدند هولاکو مرد و چون مراجعت بقسطنطنیه صعوبت داشت فرستادگان امپراطور روم شرقی بایران آمدند و اباقا آن دختر را بعقد خود در آورد و چنین شهرت یافت که اباقا نیز قبل از ازدواج بخواهش آن دختر آداب تعمید بجا آورده و قبول دین مسیح کرده.

ازدواج اباقا بادختر امپراطور روم و سابقه تربیتی که در زیر دست دوقوز خانون یافته بود روز بروز علاقه او را بعیسویان بیشتر کرد و روحانیون مسیحی در دربار او مورد عنایت و احترام قرار گرفتند و چون پس از شکست عین جالوت بین ایلخانان مغول ایران و سلاطین مسلمان شام و مصر نیز خصومت و رقابت شدیدی حکمفرما بود عیسویان از این وضع استفاده مینمودند و در پیشرفت کار ایلخانان و بر انداختن مسلمین مصر

(۱) عابدی املاک او را روزی ده هزار دینار نوشته اند (تاریخ گزیده ص ۵۸۴)

(۲) Michel Paléologue

و شام یعنی دشمنان صلیبیون عیسوی خود را خدمتگزار مغول وانمود می‌کردند و مغول نیز در این راه وجود ایشان را لازم می‌شمردند چنانکه اباقا این عیسویان را وسیله پیش بردن سیاست خود در مقابل مسلمین شام و مصر قرار داد و بتوسط ایشان چند بار با پاپ و سلاطین عیسوی اروپا در صدد ریختن طرح اتحاد بر ضد پادشاهان اسلام برآمد.

در سال ۶۶۶ (۱۲۶۷ م) پاپ کلیان چهارم (۱) در جواب مراسله ای که بخط او یغوری از مجانب اباقا باورسیده بود شرحی نوشت و تقاضا کرد که اباقا بزبان لاتینی با او مکاتبه کند تا فهم مضمون آن ممکن شود. ضمناً از عملیاتی که عیسویان بر ضد مخالفین خود کرده شرحی با نوشت و با اباقا وعده داد که با کمک سلاطین عیسوی اروپا در جنگ بر ضد مسلمین از او تقویت نماید.

دو سال بعد نمایندگانی از جانب میخائیل پائوگوس و اباقا خان در شهر بلنیه (والانس) از بلاد اسپانیا پادشاه ولایت آراگن (۲) را ملاقات کردند و از او خواستند که مطابق وعده پاپ با سایر سلاطین عیسوی همدست شود و برای دفع مسلمین لشکریان خود را حاضر سازد. پادشاه آراگن با آنکه پیر بود تصمیم بجهاد کرد ولی بمصلحت دید جماعتی از امرای اسپانیا از این خیال صرف نظر نمود و از خیانت مردم شرقی و بیرحمی مغول اندیشه کرد.

بعد از مراجعت اباقا از جنگ با عراق که عنقریب بد کر آن خواهیم پرداخت ابلخان ایران تصمیم گرفت که بار دیگر با سلاطین عیسوی اروپا داخل مذاکره و ارتباط شود و این بار اقدام او بتحریر پادشاه ارمنستان صغیر بود که میخواست بهر نحو باشد بیت المقدس را از جنگ مسلمانان بیرون بیاورد.

اباقا در سال ۶۷۳ (۱۲۷۴ م) شانزده نفر نماینده بفرنگستان فرستاد و این در موقعی بود که بامر پاپ گرگوار نهم (۳) در شهر لیون از بلاد فرانسه شورائی مذهبی منعقد شده بود. فرستادگان اباقا در جلسات شوری حضور بهم رساندند و دو نفر از ایشان که تاتار بودند بامر پاپ تعمیم یافتند و این تنها نتیجه ای بود که از این مأموریت حاصل شد چه با پیشرفت روز افزون مسلمین و سست شدن عزم صلیبیون در جهاد با

ایشان دیگر کسی بتوقع اباقا در لشکر کشی بشام و مصر گوش نداد و نامه ای که او نوشته بود پیش از دوازده اول پادشاه انگلستان فرستاده شد ولی ادوارد هم بعذر اینکه در آن حال نمیتواند لشکری برای استخلاص بیت المقدس بفرستد از خود حرکتی ظاهر نداشت. دو سال بعد یعنی در عهد پاپ ژان بیست و یکم دو نفر نماینده جدید از طرف دربار اباقا عازم شهر رم شدند و عیسویان را بپس گرفتن بیت المقدس و فلسطین از دست مسلمین دعوت کردند و از جانب اباقا بایشان وعده مساعدت دادند و پاپ ایشانرا پیش سلاطین فرانسه و انگلیس فرستاد. دو نفر نماینده فوق که از عیسویان گرجی بودند از طرف اباقا اظهار داشتند که او و قوییلای قا آن مائلند که قبول دیانت عیسوی کنند پاپ برای تحقیق مطلب و تبلیغ آئین مسیح تصمیم گرفت که پنج نفر از روحانیون را بدیار مشرق بفرستد ولی چون در همان اوان یعنی در سال ۱۲۷۶ مرد تصمیم فوق عملی نشد فقط نیکلای سوم پاپ جدید سال بعد مراسله ای باباقا و قوییلای نوشت و از مساعدت ایشان در حق عیسویان اظهار مسرت نمود.

اباقاخان نسبت بجائلیق نصارای بغداد یعنی *يُوْحَنَّا دِنَهَا* (۱) که مال احترام و انعام را رعایت میکرد و دنیا بهمین مناسبت در آن ایام نفوذ فوق العاده داشت. در سال ۱۲۷۸ دو نفر از نصارای او یغور که بامر قوییلای از چین عازم زیارت بیت المقدس بودند بعراق عرب رسیدند. دنیا یکی از ایشانرا بخلیفگی چین انتخاب کرد و باو نام *جَبَلْهَا* (۲) داد و چون دنیا در همین تاریخ مرد اباقا جبلها را بسمت جائلیقی بغداد انتخاب کرد و جبلها رفیق همسفر خود را باسم *ابن سومَا* (۳) بخلیفگی ممالکت او یغور ها نامزد نمود و او را بآن صوب مأموریت داد.

نتیجه این سیاست آنست که اباقا خان در تمام مدت سلطنت خود از طرفی سعی کرد که بیداری پاپ و سلاطین مسیحی اروپا اسلام را بر اندازد و پادشاهان مسلمان مصر و شام را که سد راه پیشرفت صلیببون عیسوی و سرداران مغول بودند از آن نواحی براند و از طرفی دیگر مسلمین ایران و عراق را از او متنفر شدند و توجه قلبی ایشان بسمت سلطان مصر که مدافع اسلام محسوب میشد معطوف گردید و این امر دوم در عدم توفیق اباقا در راه پیشرفت مقصود او دخالت بزرگ داشت.

جنگ اباقایی با برکای در ۶۶۴ - در اوایل سلطنت اباقا خان برکائی پسر

جوجی خان جماعتی از سپاهیان خود را از راه دربند قفقاز به سرداری نوقای بتغریق ولایات اران و آذربایجان فرستاد و اباقا در این تاریخ نازه از قشلاق مازندران بتبیریز برگشته بود. یشموت برادر اباقا در ۲۰ صفر سال ۶۶۴ اردوی نوقای را تکست داد و چشم نوقای زخم برداشت و لشکریان او رو بهزیمت گذاشتند. چون این خبر برکای رسید شخصاً با ۳۰۰۰۰ نفر از دربند گذشته بکنار نهر کورا آمد و اباقا بجلوی او شتافت ولی چون برکای را قوی یافت بساختن استحکامات در اطراف دونهر ارس و کورا پرداخت و برکای بتسخیر بلاد اران و گرجستان و غارت آنها مشغول شد و تا تغلیس پیش راند ولی در همین اثنا بمرض قولنج مرد و سپاهیانش بدون جنگ برگشتند و مردم آن حدود از ترس اینکه مبادا حمله مغولان دشت قبیچاق بآن نواحی تجدید شود سدّی در راه عبور ایشان ساختند و از لشکریان مغول و مسلمان مستحفظین جهت آن قرار دادند

جنگ اباقا با براق در ۶۶۸ - در سال ۶۶۶ مسعود بیک پسر محمود یلواج

که از جانب براق خان پادشاه اولوس جغتای حکومت ماوراءالنهر را داشت از جانب آن خان بسفارت بنزد اباقاخان آمد تا بظاهر مراتب صداقت و دوستی براق را بحضور اباقا تقریر نماید ولی در باطن غرض او تحقیق مقدار لشکر اباقا و شناختن راههای بین ماوراءالنهر و خراسان بود چه براق تصمیم گرفته بود که بخراسان و آذربایجان لشکر کشد و آن نواحی را از دست اباقا بیرون آورد.

مسعود بیک با احترام تمام از جیحون گذشته بخراسان آمد و بفرمان اباقا امر او و عمال لشکری و کشوری از او پذیرائی و استقبال شایان کردند و صاحب دیوان خواجه شمس الدین محمد در مقابل او از اسب بزیر آمده رکاب او را بوسید و مسعود بیک از سر استخفاف خواجه را مخاطب ساخته گفت اگر صاحب دیوان توئی نامت از نشان خوشتر و با آن مرد بزرگ از سر کبر و بلند پروازی سخن راند و خواجه شمس الدین که دانائی عاقل و با احتیاط بود در جواب او هیچ نگفت در انتظار رسیدن فرصت مسعود بیک را بیشتر تواضع کرد. اباقا مقدم مسعود بیک را گرامی داشت و او را بالا دست جمیع امران نشانده و لباس چنگیزخان را باو پوتاند و بافتخار مقدم او شادی بسیار

کرد. مسعود بيك با مهارت تمام رسالت خود را ادا کرد و دل اباقا را فریفته دوستی براق نمود ولی همینکه دریافت نه بعضی از نزدیکان اباقا بنظر بد گمانی در او مینگرند بعجله اجازه مرخصی خواسته بماوراء النهر برگشت و چهار شبانه روزه بکنار جیحون رسید.

روز بعد از حرکت مسعود بيك از خراسان باباقا خبر رسید که براق در صدد حمله باین سرزمین است و مسعود بيك جاسوس او بوده. اباقا کسان بعقب مسعود بيك فرستاد ولی بدستگیری او موفق نیامد و مسعود بيك بسلامت بخدمت براق رسیده مشاهدات خود را برای او نقل کرد.

براق برای مستأصل کردن اباقا مصمم شد که با تگودار اغون برادر خود که در خدمت اباقا بود و در حوالی آزارات و ارس و حدود نخجوان اقامت داشت همدست شود و بکمک یکدیگر بر اباقا حمله کنند. تگودار این پیشنهاد را پذیرفت و لشکریان دو برادر ازدو سرحد خراسان و آذربایجان بممالک اباقا حمله کردند و اباقا در زحمت بزرگی افتاد.

اباقا خود عازم آذربایجان گردید و یشموت را بخراسان فرستاد و برای جمع آوری سپاه بهر طرف ایلچیان روانه کرد. تگودار چون از حرکت اباقا اطلاع یافت بطرف گرجستان عقب نشست و اباقا یکی از سرداران مشهور خود یعنی شیرامون نویان را بتعقیب سپاهیان او روانه کرد. شیرامون تگودار را مغلوب کرد و او پیناه داود پادشاه گرجستان رفت و خواست با تزویج دختر او پادشاه گرجستان را با خود یار کند ولی چون دانست که داود و گرجیان خیال قتل او را دارند فرستاد گمانی بخدمت اباقا فرستاد و از در عنبر خواهی در آمد. اباقا در شوال ۶۶۷ او را اسیر کرد و امرای مفسد او را کشت و فتنه تگودار بانجام رسید. بعد از دفع شر تگودار اباقا تمام توجه خود را متوجه جلوگیری از براق شد که با لشکری عظیم و سردارانی چنگ آزموده از معابر جیحون گذشته خراسان را مورد تعرض قرار داده بود.

براق بسهولت بر خراسان دست یافت و از بدخشان گرفته تا مرو و نیشابور را تحت امر خود آورد و ملک شمس الدین کرت برای حفظ قلمرو خود از آسیب او از در اطاعت درآمد بخدمت براق رسید و براق باو وعده داد که اگر از لشکریان او طرفداری

کند حکومت خراسان را نیز ضمیمه متصرفات ملوک کُرت نماید. ملک شمس الدین نیز از ناچاری پذیرفت ولی چون شنید که اباقا بطرف خراسان پیش میآید بقلعه ای که پناهگاه او بود رفت و منتظر نشست تا ببیند فتح نصیب کدام طرف خواهد شد.

براق در تاریخ ۶۶۸ از آذربایجان متوجه خراسان شد و ۴۰۰۰۰ سپاهی مغول و مسلمان را بحفظ دربند قفقازیه گذاشت و در راه سلطان مظفرالدین حجاج امیر کرمان بار میوست و اباقا بهمراهی او برادرش بشموت و پسر ارشدش آردغون از راه باخرز و قاریاب بیادغیس آمد و در آنجا ببراق پیشنهاد صلح کرد ولی براق از غروری که داشت بتوهم اینکه اباقا عازم بازگشت با آذربایجان است بر لشکریان او زد و در ذی الحجه ۶۶۸ در پنج فرسخی هرات جنگ سختی بین اردوی طرفین در گرفت. شکست بر قشون براق افتاد و براق منهنزماً بماوراء النهر گریخت و اباقا از شر دشمنی قوی مانند او نجات یافته خراسان را بار دیگر در تحت امر خود آورد و حکومت آنرا برادر خویش سپرد. براق بعد از برگشتن بماوراء النهر در بخارا اسلام آورد و لقب سلطان غیاث الدین اختیار نمود و کمی بعد بر اثر رنج و تعب فالج گشت و پناه فیدو نبیره او گتای قا آن که بر ممالک آن طرف سیحون استیلا داشت و مدعی ریاست مغول و رقیب قویلای قا آن بود و در جنگ با اباقا نیز ببراق مساعدت کرده رفت و در آنجا مسموم گردید. مسعود بیک نیز پس از شکست براق از او جدا شد و باردوی قید و گریخت.

محاربات اباقا خان با مسلمین مصر و شام - بعد از مرگ هولاکو بادشاه مصر

یعنی الملك الظاهر بیبرس بندقداری با قشونی عظیم از مصر بشام آمد و در سال ۶۶۴ آن بلاد را تسخیر کرده بحدود ارمنستان صغیر (کیلیکیا و نواحی مجاور آن) که پادشاهی آن در این تاریخ در دست هیتوم بود رسید. هیتوم بدستیاری و تقویت خانان مغول در موقعیکه مسلمین گرفتار جنگهای داخلی و جهاد با عیسویان بودند نفی الجمله قدرتی بهم رسانیده و مقداری از اراضی مسلمان نشین اطراف قلمرو خود را مسخر کرده و پایتخت او سیس یکی از بلاد معتبر شده بود.

بیبرس از هیتوم خواست که بلاد مسلمین را تخلیه نماید و با دادن خراج راه تجارت بین ارمنستان صغیر و شام را نیز مفتوح سازد. چون هیتوم باباقا خان متکی بود و خود را دست نشانده او میدانست زیر بار قبول این تکلیف نرفت و لشکریان بیبرس

بارمنستان حمله بردند. هیتوم ممالک خود را رها کرده برای استعانت از امرای مغول که در آسیای صغیر بودند بآن دیار شتافت و فرزندان و برادران و امرای او بجلوی قشون بیبرس آمدند. امرای مغول باین بهانه که از اباقاخان اجازه و دستور ندارند از باری هیتوم خودداری کردند و هیتوم مجبور شد که مستقیماً از ایلخان استعانت جوید ولی قبل از آنکه جواب استدعای او برسد قشون بیبرس تحت سرکردگی آلتک التنبور پادشاه حماه و سین الدین فلاون سراسر ممالک هیتوم را تحت استیلای خود گرفتند و بلاد او را بباد غارت دادند، تورس (۱) پسر هیتوم را با یکی از برادران او کشتند و پسر دیگرش لیئون یا لیون (۲) را اسیر گرفتند و بسیاری از کسان و فرزندان برادرش را بقتل آوردند. پایتختش سپس ربا کلیسای بزرگ آن زیر و زبر کردند و مدت بیست روز در بلاد هیتوم بقتل و غارت اشتغال داشتند و پس از آن بشام برگشتند.

هیتوم بزحمت زیاد قشونی از مغول و سلاجقه روم جمع آوری کرد و بکیلیکیا آمد ولی چون مسلمین رفته بودند و بلاد او ویران و کسان او مقتول یا اسیر شده بودند کاری از پیش او نرفت و پس از زاری بسیار دوچار وحشت و اضطراب غریبی گردید و چاره ای ندید جز آنکه نسبت بیبرس از در عجز در آید و بالتماس استخلاص پسر خود لیون را از او بخواهد. بیبرس در جواب این استدعای هیتوم باو پیغام داد که غرض ما از تاخت و تاز در ارمنستان تحصیل مال و منال نبوده هولاکو یکی از دوستان و هواخواهان ما یعنی سنس الدین سنقر الأسقر سرقندی را در حلب باسیری گرفته. اگر هیتوم میخواهد که ما لیون پسر او را رها کنیم باید از مغول بخواهد که سنقر را آزاد نمایند تا ما نیز در عوض فرزند او را مستخلص سازیم.

هیتوم شخصاً از ارمنستان باردوی اباقاخان رفت و در پیشگاه ایلخان بگره و زاری پرداخت و با اجماع تمام از اباقا استدعای خلاص سنقر را کرد. اباقا بربیری و بیچارگی او رحمت آورد و باو امر داد که بمملکت خود برگردد و وعده داد که سنقر را هر جا باشد طلب کند و پیش او بفرستد.

حکومت ممالک روم یعنی بلاد آسیای صغیر چنانکه پیش هم گفتیم در این تاریخ در تحت اداره مسن الدین سلیمان بن علی تر و امدینی بود و او که در ابتدا وزارت سلاطین سلجوقی

روم را داشت چون اطاعت مغول را پذیرفته بود از طرف هولاکو و اباقا بحکومت آن ممالک منصوب شد.

پیش از آنکه هیتوم از اردوی اباقا بیلاذ خود برگردد فرستاده ای که او قبلاً بدربار اباقا فرستاده بود بقلمرو معین الدین پروانه رسید و پروانه که خیال داشت دختر هیتوم را بازدواج خود درآورد با فرستاده او در این خصوص گفتگو کرد. آن فرستاده پروانه اطمینان داد که اگر او در موقع رسیدن هیتوم از او پذیرائی شایان بعمل آورد هیتوم از اجابت مسئول او استنکاف نخواهد ورزید. پروانه نیز بهمین ترتیب با هیتوم معامله کرد و مقدم او را سخت گرامی داشت و بار هدایائی تقدیم کرد بشکلیکه هیتوم از این همه گرمی و ملاحظت در تعجب شد و چون بر مکنون خاطر پروانه اطلاع یافت ظاهراً بان امر رضا داد ولی اجرای مراسم عروسی را موکول بازاد شدن لئون پسر خویش کرد و باره منستان آمد.

کمی بعد از مراجعت هیتوم دختری که اسماً نامزد پروانه شده بود مرد و پروانه که بر تعلل و ظاهر سازی هیتوم مطلع شده بود از این پیش آمد در غضب شد و کینه هیتوم را در دل گرفت و بعدها برای آنکه در کار اداره مملکت مستقل باشد بدستیاری امرای مغول پسر غیاث الدین کیخسرو یعنی زکن الدین قلیچ ارسلان را در سال ۶۶۶ کشت و پسر چهار ساله او را باین مقام برگزید.

در سال ۶۶۹ اباقا سنقر الاشقر را که در حوالی سمرقند بود پیش هیتوم فرستاد و هیتوم او را با احترام تمام و هدایائی نفیس روانه خدمت بیبرس کرد، بیبرس هم در عوض لئون را بهمین ترتیب پیش پدر فرستاد.

هیتوم در سال ۶۶۹ با بیبرس قرار گذاشته بود که پس از تسلیم سنقر و گرفتن لئون پسر خویش از در صلح درآمده بعضی از قلاع که در تصرف دارد بیبرس واگذارد و رود جیحان سرحد بین ممالک اسلامی و بلاد هیتوم گردد. چون سنقر تسلیم شد و لئون خلاص یافت هیتوم نیز مطابق قرارداد رفتار کرد. لئون هم بامر پدر بیغداد بخدمت اباقا رفت تا از ایلخان سیاسگزاری کند و بنا بخواهش پدر استدعا نماید که هیتوم را بمناسبت پیری از سلطنت معاف و لئون را بجای او باین مقام منصوب نماید، اباقانیز چنین کرد و لئون جانشین پدر گردید.

الملك الظاهر بپرس از سال ۶۶۶ تا ۶۷۱ در چندین سفر جنگی که بشام کرد عیسویان صلیبی را شکست های بسیار داد و قلاع اسماعیلیه شام و لبنان را بتدریج مسخر ساخت و عین عملی را که هولاکو در ایران کرده بود او در شام تکرار نمود و فتنه باطنیه این حدود نیز بهت او انجام پذیرفت و بپرس در نتیجه این مجاهدات از مشاهیر سلاطین اسلام گردید و هیبت و وحشت او عموم سلاطین اطراف از جمله اباقا و امپراطور قسطنطنیه و منگو تیمور پادشاه خانات قباچاق را در اندیشه فرو برد و این سه پادشاه در موقعیکه بپرس در دمشق بود یعنی در سال ۶۶۸ فرستادگانی بیش او روانه داشتند و اباقا در مراسلاتی که با او نوشت بپرس را در قتل امیر قدوز ولینعمت او ملامت کرد و او را از سطوت خود ترساند. بپرس در جواب پیغام داد که اگر چه او قدوز را کشته ولی سلطنت او بتصدیق و اجماع مسلمین است و از سطوت اباقا نیز وحشتی ندارد و برای مقابله با او حاضر و امیدوار است که در این مقابله آنچه را که مسلمین از دست داده اند از چنگ مغول بیرون آورد.

اباقا از همان اوان سلطنت خیال حمله بشام و مصر و کتیدن انتقام تکست عین جالوت را داشت ولی هجوم براق چنانکه دیدیم نگذاشت که او در آن ایام باجرای این نقشه مبادرت نماید.

در سال ۶۶۶ بپرس با عساکری فراوان با نطنز که از متصرفات امیر عیسوی طرابلس شام بود حمله برد و آن شهر را گشوده مردم آنرا یا کشت یا باسیری برد و چون سفر جنگی لوئی نهم پادشاه فرانسه هم بتونس در این تاریخ بتکست صلیبیون منتهی گردیده بود بپرس در راندن عیسویان از شام قویدل گردید و عیسویان بکلی مأیوس شدند و صلیبیون چاره ای ندیدند جز آنکه از اباقا یاری بطلبند و دفع بپرس را از مغول بخواهند.

اباقا امر داد که فرمانده مغولی عساکر روم و معین الدین پروانه با قریب ۱۰۰۰۰ نفر بطرف شام حمله ببرند و ایشان در سال ۶۶۹ بلاد شمال حلب را غارت کردند. بپرس که در این ایام در دمشق بود از مصر قشون خواست ولی موقعیکه آن قشون رسیدند مغول مراجعت کرده بودند. بپرس يك عده از عساکر خود را بطرف رها و حران فرستاد و ایشان بسهولت آن دو شهر را گرفتند و در حران مغولانی را که در

آنجا مقیم بودند یا کشتند و یا باسیری گرفته بر گشتند ولی آن شهر بچنگ قشون مصر نماند چه مغول سال بعد بشهر مزبور وارد شدند و آنجا را قتل عام نمودند و حران از این تاریخ دیگر روی آبادی بخود ندید.

بیبرس جماعتی از مغول را که بدستیاری صلیبیون بر شام حمله بردند بسختی منهزم کرد مخصوصاً عیسویان را بشدت تعقیب نمود و چون قدرت او روز بروز در تزايد بود معین الدین پروانه و فرمانده مغول در بلاد روم از او تقاضای صلح نمودند بیبرس دو نفر از امرای خود را برای عقد مصالحه پیش ایشان فرستاد و ایشان هم فرستادگان مزبور را روانه خدمت اباقا کردند.

در ضمن مذاکراتی که اباقا با فرستادگان بیبرس میکرد چنین فهمید که منگو تیمور پسر برکای خان پادشاه دشت قباچاق که مانند پدر آئین اسلام داشت با بیبرس دست یکی کرده و این دو پادشاه همکیش کمر جدال با اباقارا بسته اند و این طرح اتحاد منگو تیمور با بیبرس برای خنثی کردن اساس دوستی دیرینه ای بود که ایلخانان ایران با عیسویان صلیبی و آرامنه و امپراطور روم شرقی بسته بودند مخصوصاً چون منگو تیمور از یک طرف با ایلخانان ایران رقابت داشت و از طرفی دیگر با امپراطور روم شرقی، اتحاد با بیبرس را که مثل او مسلمان و دشمن عیسویان و اباقا بود بصالح خود میدید.

اباقا سفرائی پیش بیبرس فرستاد و از او خواست که سنقر الاشقر را بدربار ایلخان روانه دارد ولی سفر مضمون این پیغام را تغییر داده بیبرس گفتند که اباقا سلطان مصر یا مقدم امرای او را بدربار خود خواسته است تا با او درباب شرایط صلح گفتگو بعمل آید. بیبرس جواب داد که چون اباقا طالب صلح است بهتر این است که او خود با یکی از برادران او جهت ترتیب این کار بشام بیاید. ضمناً امر داد که عساکر اسلامی در خارج دمشق بانجام خدمات جنگی مشغول و مهیای کار زار باشند.

وقعه بیره در ۶۷۱ - کمی بعد یعنی در سال ۶۷۱ سپاهیان مغول بکنار فرات علیا رسیدند و دو قلعه یرّه و رجه را تحت محاصره گرفتند. اهالی بیره با کبوتر قاصد رسیدن مغول را بحمص و حماه خبر دادند و کمک طلبیدند. بیبرس با مقداری قایق بسرعت بطرف فرات حرکت کرد و چند نفر از سرداران خود را با لشکرین آزموده

از جهات مختلفه بجلوگیری مغول فرستاد. عبور از فرات مشکل بود چه مغول قبلاً معبرها را بریده بودند و در آن طرف شط^۱ سنگر بسته. بیبرس قایقها را بآب انداخت و قسمتی از عساکر خویش را در آنها نشاند تا باین وسیله از شط^۲ بگذرد. جنك سختی بین عساکر او و سپاهیان مغول که از ساحل شط^۳ تیر می انداختند در گرفت. عاقبت سیف الدین قلاوون سردار رشید او از آب گذشت و مغول را منهزم کرد. بقیه قشون بیبرس با اسب بآب زدند، با يك دست عنان اسب خود را داشتند و با دست دیگر بدشمن تیر می انداختند و خود بیبرس در جلوی ایشان بود.

عساکر اسلامی از دو گاه مغول را گرفتند و بیره را مستخلص کردند و بشکرانه این فتح که از وقایع مهم تاریخ اسلام و بمنزله حصول فرمان نجات شام از تعرض مغول است دو رکعت نماز گزارند و باغنائیم فراوان بشام برگشتند و بیبرس با جلال و شوکت تمام بمصر مراجعت نمود ولی عساکر او در شام باز دست از تعقیب آرامنه برنداشتند و بیلا د لئون حمله بردند و کیلیلیا را بار دیگر بیاد غارت دادند و لئون از مقابل ایشان گریخت.

در موقعیکه عساکر بیبرس در بلاد لئون بتاخت و تاز مشغول بودند خبر رسید که اباقا شخصاً عازم لشکر کشی بشام است. این خبر باعث اضطراب مردم شام گردید و بسیاری از مردم بلاد ساحل یمین فرات بطرف دمشق و غیره گریختند. بیبرس در سال ۶۷۳ بشام آمد و چون خبری از مغول نبود بشهر سیس پایتخت لئون رفت و مقداری غنیمت گرفته بدمشق برگشت. در سال ۶۷۴ مغول بار دیگر بحصار بیره حمله بردند و با متجنیق بیاریدن سنگ بر آن شروع کردند. بیبرس که در دمشق بود بکمک اهالی بیره شتافت ولی قبل از آنکه او برسد مغول عقب نشستند و بیبرس بمصر برگشت.

معین الدین پروانه که مردی زیرک و جاه طلب بود از يك طرف از لحاظ مسلمانی با بیبرس باطناً راه دوستی می سپرد و از طرفی دیگر از ترس مغول با لئون پادشاه ارمنستان صغیر و اباقا در ظاهر اظهار یگانگی می نمود و برای آنکه مغول از او ظنین نشوند شخصاً بمعیت دختر سلطان رکن الدین سلجوقی باردوی اباقا رفت و او را باین عنوان که مبادا پیش بیبرس رود باز دواج اباقا در آورد و برای دفع یکی از امرای سلجوقی که سلطان چهار ساله روم را با خود برداشته و عاصی شده بود قشونی بمعیت

برادر اباقا گرفت و بروم آمده امیر عاصی را مغلوب و مقتول کرد و سلطان خردسال را که امیر یاغی مزبور بدعوی پروانه میخواست بمصر ببرد برگرداند و این قضایا بر اعتبار پروانه در پیش مغول افزود.

واقعه ابلستین در ۶۷۵ - در سال ۶۷۵ بیبرس بدعوت بعضی از فراریان روم

و اطمینان بهمدستی پروانه عازم لشکر کشی بآن سرزمین گردید و با لشکر بسیار در ۲۰ رمضان این سال از مصر حرکت کرد و از راه حلب بحدود دربندهای شام رسید. لئون پادشاه ارمنستان بمعین الدین پروانه خبر وصول لشکر مصر را داد ولی پروانه قول لئون را پیش امرای مغول دروغ جلوه داد و مغول را در حال غفلت نگاه داشت تاخیر آمدن لشکریان بیبرس بمحل "ابلستین" (۱) رسید و امرای مغول و پروانه بسرعت قشونی فراهم کرده بجلوی بیبرس شتافتند و سرداری ایشان را طوغون پسر ایلکای تویان و تودون تویان برادر سونجاق داشتند.

بیبرس در روز جمعه دهم ذی القعدة ۶۷۵ در صحرای ابلستین قشون مغول و رومی را درهم شکست و طوغو و تودون را کشت و بیبرس اردوگاه مغول را غارت کرده غنایم و اسرای بسیار گرفت که از آنجمله يك پسر و يك نوه از پروانه بود سپس بقیساریه رفت و در آنجا منتظر نشست تا شاید پروانه بخدمت او بیاید ولی این خیال او باطل بود چه پروانه در روز معركة ابلستین از آنجا بقیساریه و از قیساریه بتوقات گریخت و در فکر آن بود که چگونه عنبر شکست ابلستین را در پیش اباقا بخواهد.

بیبرس بعد از یکماه ماندن در بلاد روم چون راه آذوقه بر لشکریانش تنگ شد بشام مراجعت نمود و در این سفر با مردم بلاد روم بخوبی رفتار کرد و نگذاشت که از طرف قشون او بمسلمین آن بلاد صدمه ای برسد بلکه ایشان مخصوصاً سران سپاه سلجوقی را در مساعدت با کفار ملامت کرد و گفت که غرض من از لشکر کشی باین بلاد آزاد ساختن آن از قید اسارت مغول است نه ویران کردن آبادیها.

خبر شکست ابلستین اباقارا بیش از پیش درخشم افکند چه این سؤمین شکستی بود که در عرض بیست سال از طرف لشکریان مصری و شامی بمغول وارد آمده و شوکت ایشان را که تا این تاریخ از آسیب محفوظ مانده بسختی درهم شکسته بود بهمین نظر

(۱) یا ابلستان (الستان) در مشرق قیساریه بین جبل توروس و قسمت علیای نهر جیحان

بلافاصله پس از وصول خبر شکست شخصاً بطرف بلاد روم حرکت کرد و بمیدان جنگ ابلستین آمد و پس از زاری بسیار امر داد که مقتولین مغول را بشمارند و چون دید که عدد کشتگان لشکر بیبرس نسبت بمقتولین مغول چندان مهم نیست بیشتر در غضب آمد و عده ای از سران سپاهی سلجوقی را بقتل آورد و معین الدین پروانه را که بخدمت آمده بود مورد عتاب و ملامت سخت قرار داد. پروانه بعنوان عذر خواهی گفت که عسا کر شامی غفله رسیدند و مجال تدارك جنگ فراهم نشد. ایلخان سفاک بانتقام شکست ابلستین عسا کر خود را بین قیساریه و ارزن الروم متفرق کرد و امر بقتل عام مسلمین آن بلاد داد و ایشان در عرض يك هفته بقولی ۴۰۰،۰۰۰ و بقولی ۵۰۰،۰۰۰ از مردم بیگناه آن نواحی را کشتند و بسیاری از بلاد را ویران و امرا و رجال و قضاة و علما را مقتول کردند.

اباقا خیال داشت که بیبرس را تعقیب کند ولی امرای او این کار را صلاح ندیدند بهمین نظر ایلخان مغول فقط بفرستادن نامه ای تهدید آمیز اکتفا کرد و عقب نشینی بیبرس را از مقابل خود حمل بر جبن او نمود و او را دزد و روباہ خواند و این نامه کمی قبل از مرگ بیبرس در دمشق باو رسید.

اباقا پروانه را بدو مورد احترام قرار داد و خشم و غضب خود را نسبت باو ظاهر نساخت و او را با خود باره گناه آلاتاغ آورده در حضور سرداران خویش محاکمه کرد و ایشان بر او سه گناه ثابت کردند اولاً آنکه از مقابل دشمن گریخته ، ثانیاً آنکه اباقا را قبلاً از لشکر کشی بیبرس مسبوق نکرده ، ثالثاً آنکه بعد از شکست ابلستین پیش اباقا نیامده ، در همین ضمن فرستادگان اباقا که نامه تهدید او را پیش بیبرس برده بودند و میدند و گفتند که ایشان چنین شنیده اند که اساساً لشکر کشی بیبرس بتحریرك پروانه بوده . اباقا عازم قتل پروانه نبود ولی فرزندان تودون نویان و زنان داغدیبه مغول پیوسته ایلخان را نکشیدن انتقام تحریرك میکردند تا آنکه بالاخره اباقا یکی از امرای خود را مأمور قتل پروانه و سسی و شش نفر از کسان او کرد و امیر مزبور همه را کشت و مغول جسد پروانه را قطعه قطعه کردند و در دیگ پختند و برای تسکین غضب و کینه جوئی هر کدام قطعه ای از آنرا خوردند از آنجمله اباقا نیز یاره ای از آنرا با غذا تناول کرد .